

نماز عاشقی

مؤلف: محمد کاظم

ناشر: ستاد اقامہ نماز

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۷۸

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

تقدیم می کنم

به پیشگاه مقدس و ملکوتی امام شهیدان، حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت یکصدمین سالروز تولد مبارکشان و گرامی می دارم یاد و خاطره ی همه ی شهیدان انقلاب اسلامی را که عطر نمازشان زینت بخش فرهنگ نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران است.

پیش گفتار

در میان صحنه های پرشکوه و به یاد ماندنی هشت سال دفاع مقدس، نمایش پر صلابت اقامه ی نماز و مناجات رزمندگان اسلام در جبهه ها و سنگرهای نبرد نور علیه ظلمت از ویژگی هایی برجسته و خاص برخوردار است که همواره موجب مباهات و افتخار ملت مسلمان ایران و سرمشق ارادتمندان و عارفان، سالکان و زاهدان و ره پویان مکتب توحید و نجات بخش اسلام در مسیر تقرب الی الله در تاریخ بشری خواهد بود.

مطالعه ی زندگی نامه و آثار به جامانده از این شیران رزم، نشان می دهد که روحیه ی سلحشوری و جانبازی آنان در مقابله با دشمنان، مرهون خضوع و خشوع مخلصانه ی آنان در برابر ذات اقدس باری تعالی است که همواره و در طول زندگی لحظه ای از یاد خدا و مناجات با وی غافل نشدند. نمازهای شبانه، دعاها و عاشقانه و مناجات های عارفانه ی این خاکیان سدره نشین و این ذاکران سنگرنشین، در میان هیاهوهای استکباری موجب گردید که صدای «یارب، یارب» آنان فضای میهن اسلامی را عطرآگین و چهره ی منورشان، افلاک را نورانی و برق اشکشان ستاره ها را روشنایی بخشد. این وارستگان از دنیا و وابستگان به حق یادمان های بدیعی از خود به یادگار گذاشته اند که امروز رهروان وادی عشق، رمز و راز طی شدن راه صد ساله را در یک شب از آنان می آموزند و سالکان و زاهدان و عارفان، دست از چله نشینی و اعتکاف برداشته، به مریدی راه یافتگان و جبهه های نبرد حق علیه باطل می پردازند.

پاسدارانی که در عرصه ی جهاد با دشمن متجاوز، قلب خود را خالص برای تجلیات حق عرضه کرده، به هر میزان که میهن اسلامی را از لوث وجود دشمن

پاک می کردند خود نیز از تسلط اهریمن درون رهایی می یافتند و نعمت های ابدی و لذت های دائمی و سرمدی را با کاشتن بذر نعمت های اخروی در قلب خویش پذیرا می گشتند و در عرصه ی تقوا متخلق به جنود رحمانی می شدند.

دلاور مردانی که از روی اشتیاق قیام کردند و در وقت حصول نتایج و کسب ذخایر به قیام ایستادند و در موقف نماز عاشقی به فهم عظمت و بزرگی و جلالت حضرت باری تعالی همت گماشتند و انوار معنویت و حقایق الهیت را با روحانیت خاص خود به مکاشفه پرداختند.

عارف مردانی که صورت ملکیه ی انسانیت را برای خدا خالص گردانیدند و جیوش ظاهریه ی دنیا و نفس را در ملک بدن به پناه حق برده، اقلیم سبعة ی ارضی را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا هستند از معاصی تطهیر کردند و آن ها را به تصرف ملائکه الله که جیوش الهیه اند رهنمون ساخته، تا آن جا پیش رفتند که به اقلیم حق منصرف شده، خود نیز به جمع ملائکه الله پیوستند.

سالکانی که به پیروی از پیام آور وحی، عروج از ارض را به اشتیاق لقای در عرش در نوردیدند و با پیروی از مولای متقیان علی (ع) نمازی سرخ بر پا نمودند که در آن چه تیغ از پای بیرون می کشیدند و چه تیغ بر سر فرآود می آوردند، رستگاری خدای کعبه تجلی می یافت.

عاشق مردمانی که به مقتدایشان حسین بن علی (ع) اقتدا کردند و در بحبوحه ی مبارزه حق علیه باطل گوش جان به اذان و اقامه دادند تا «نماز خون» بر پا نمایند و بدین سان نام خود را در زمره ی فرزندان خلف کربلا بیان و عاشوراییان رقم زدند.

مجاهد یاورانی که در مکتب پیرو مرادشان حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) درس های: (۱) توجه به عز ربوبیت و ذل عبودیت، هجرت معنوی از بیت نفس و منزل دنیا و پیوستن به خدا و رسول او، مراتب و مقامات سلوک،

[صفحه ۱۱]

درک حقیقت و آثار خشوع، طمأنینه، نشاط و بهجت، حضور و تفهیم به قلب، هشدار نسبت به مکاید و دسایس و وسوسه های شیطان و نفس اماره، اعراض از دنیا و تقویت عزم، طهارت ظاهری و باطنی، شوق به مقام مقدس ربوبیت، استقبال از قبله، اسرار اذان و اقامه، معنای تکبیر، حدیث معراج، حقیقت قیام و نیت، قعود و سجود و قنوت،

عظمت و منزلت و فهم قرآن کریم، تفکر، استعاذه، تسمیه، امر بمعروف و نهی از منکر، تتمیم، تنبیه، تحقیق، عرفان، مفاد و معنای تسبیح و تشهد و سلام، فضیلت تعقیبات، ختم دعا و در کل علاج هرزه گردی های خیال و درک مراتب شهادت و عشق به کمال و کامل و سیر الی الله را به خوبی آموخته، با به کارگیری آن ها به اقامه ی «نماز عاشقی»، در مصلاهی عاشقان به وسعت کربلاهای ایران پرداختند تا خود نیز مراد سالکان، عارفان و عاشقان روی زمین باشند.

جانبازانی که با شدت تذکر و تفکر و انس در خلوت با حق، در میدان پیکار با حرامیان به تسلط بر قلب رسیدند و نور هدایت قرآن را در دل هایشان تابانیدند و غریق محبت حق تعالی گردیده، در پناه او روزی خور جاوید گشتند. دنیای رزمندگان، دنیای عبادت و اخلاص بود که در آن خضوع و خشوع در پیشگاه مقدس با باری تعالی با زبان پیامبر (ص) وائمه ی معصومین (ع) صورت می گرفت و جوشش و جنبش و سیر و سفر خاصی در آن جریان داشت، دنیایی با مردان خاص، که لب هایشان به ذکر پروردگارشان مشغول بود و گام هایشان در جهاد فی سبیل الله استوار، چشم هایشان خاضع و خاشع، و از پرتو اشک های نورانی، نفس هایشان رام بود و قلب هایشان آرام، و در حالی که کمرها به عبادت خم و پیشانی ها بر خاک سائیده شده بود، از خدا طلب مغفرت و آرزوی شهادت می کردند، از خواب دوری می جستند و به شب زنده داری می پرداختند، از خوف و خشیت ها، شوق و لذت ها، سوز و گدازها، آه و ناله ها و شوق دیدار خدا لبریز

[صفحه ۱۲]

می شدند و نفس خود را می کشتند و در پرتو عبادت و مراقبت و جهاد نفس، مکنونات قلبی و عنایات عینی را درمی یافتند و عمل خود را خالص برای خدا و کسب رضایت او انجام می دادند و به وسیله ی دعا آنچه بر دیگران سخت بود بر خود آسان می کردند و رابطه ای عابدانه و عاشقانه می یافتند تا پس از حظّ از عبادت و سلوک الی الله، در حریم قرب الهی جای گیرند.

در اسناد مصور و مستند موجود از مبارزات کفرستیزان در خطوط مقدم جبهه های نبرد حق علیه باطل، جلوه های باشکوهی وجود دارد که در میان هیاهوهای توپ و خمپاره و بمب و موشک، چهره ی پر صلابت جان برکفانی را نشان می دهد که خاضعانه و خاشعانه در برابر معبود خویش به نماز ایستاده اند و یا سر به سجده ی عبودیت نهاده، چه بسا در همان حال شهد گوارای شهادت را نوشیده و دعوت حق را لبیک گفته اند تا اهمیت نماز و راه و رسم

عشق و سخن گفتن با خدا را به رهروان گوشزد نمایند و فرهنگ متعالی و الهی شهید و شهادت را در شط جاری ایمان زن و مرد مسلمان این مرز و بوم ساری و جاری سازند.

ما در این مجموعه به میعادگاه عاشقان و عارفان الی الله (گلزارشهاد) رفته ایم تا همگام با خانواده ی معظم شهیدان که مستقیماً در مسیر نسیم روح نواز آرمان شهیدان قرار داشته اند و بیش از دیگران از این اریحه ی انسان ساز تأثیر پذیرفته و بی واسطه به ترویج فرهنگ شهادت همت گماشته اند، جلوه های «نماز عاشقی»، «نمازخون» و «نمازپروزی»، را که با کلامی رسا و موزون بر سنگ مزار فرزندان غیور و شهید اسلام حک کرده اند، بدون هیچ گونه شرح و تفسیری تقدیم پیروان صدیق و آگاه آنان سازیم تا رهروان بتوانند از این دریای بیکران معرف الهی به اندازه توانایی و وسع خویش گوهرهایی ذی قیمت از اسرار طهارت های ظاهری و باطنی، معرفت شناسی قرآن و تکبیر و قیام و قعود و رکوع و سجود و قنوت در برابر عشق مطلق را بیابند و از دین رهگذر در تحصیل نماز اهل معرفت که معجون

[صفحه ۱۳]

الهی برای درمان تمام دردها و نقص های نفوس است کوشش کنند و تا مجال باقی است خود را از منزلگاه ظلمت و حسرت و غفلت و ندامت به ساحت مقدس ربوبیت رهنمون سازند و ان شاءالله به معراج وصال و قرب کمال دست یابند.

در مورد تدوین این مجموعه توضیح چند نکته ضروری است:

۱- هدف: منظور از گردآوری مطالب این کتاب بررسی موضوعی نماز در اشعار سنگ مزار شهیدان است که از اهمیت ویژه ای برای نشان دادن تأثیرات عبادی و سیاسی نماز در آثار و ارزش های انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس برخوردار است.

۲- ویژگی ها: شعرهای سنگ مزار شهیدان از ویژگی های خاصی برخوردار هستند. این اشعار از لحاظ قالب های شعری دارای محدودیت نیستند، اما «تک بیتی» و «دوبیتی» بیش از سایر قالب های شعری مورد توجه قرار گرفته است.

در میان این شعرها، سروده هایی وجود دارند که دارای اختلال در وزن و یا قافیه هستند. ما در این مجموعه سعی کرده ایم که از آن ها استفاده نکنیم و اگر مواردی به چشم می خورد به دلیل اولویت دادن به محتوا و مضمون شعر بوده است.

ویژگی دیگر این است که سرایندهگان اکثر شعرها شناخته شده نیستند و در بعضی موارد نیز دخیل و تصرفاتی در سروده های شاعران نام آور صورت گرفته است، لیکن باید توجه داشت که وجود این نواقص با کمیت ناچیز آن امری طبیعی و پذیرفتنی است و آنچه مهم است این است که شعرها از دل دردمند خانواده ی معظم و معزز شهیدان و یا ارادتمندان این بزرگواران برآمده و در موارد معدود نیز توسط شهیدان سروده شده و برای سنگ مزار انتخاب شده اند که از نظر مفهوم، ارتباطی تنگاتنگ میان نحوه ی شهادت، علقه ها و اعتقادات شهید و ارادت او به مفاهیم و ارزش های انقلاب و دفاع مقدس را نشان می دهند.

[صفحه ۱۴]

۳- روش جمع آوری: جمع آوری شعرها به صورت یادداشت برداری مستقیم از روی اشعار حک شده بر سنگ مزار شهیدان بوده است که از مشخصات لازم (نشانی محل و نام شهید) برای مستند بودن برخوردار است.

۴- سازمان دهی کتاب: این کتاب در چهار بخش تنظیم و ارائه شده است: بخش اول: در برگیرنده ی اشعار مربوط به نماز و عناوینی است که برای موضوعات نماز در شعرهای سنگ مزار شهیدان وجود دارد.

بخش دوم: موضوعاتی که در ارتباط با «مقدمات نماز» از قبیل طهارت، مکان نماز و... در اشعار وجود دارد، در این بخش مطرح شده است.

بخش سوم: شامل موضوعات مربوط به «واجبات نماز» از قبیل اذان، اقامه، تکبیر، الاحرام، حمد و سوره و... است. بخش چهارم: موضوعات مربوط به «تعقیبات نماز» از قبیل خواندن قرآن، دعا، مناجات و... در این بخش گنجانده شده است.

۵- قدردانی و تشکر: از کلیه ی مسؤولان و عزیزان دست اندرکار «ستاد اقامه ی نماز»، به ویژه برادر گرانقدر جناب آقای دکتر محمدیان که در به ثمر رسیدن این تلاش همکاری و مساعدت نمودند، صمیمانه سپاسگزارم و توفیق روز افزون یکایک ایشان را از خداوند منان خواستارم.

در خاتمه ضمن تجدید ارادت به ساحت مقدس حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و یکایک شهدای عزیز و گرانقدر انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، از همه ی خوانندگان گرامی که از فیوضات معنوی این کتاب بهره مند می شوند، طلب دعا جهت غفران الهی و توفیق ادای نماز با معرفت برای این بنده ی عاصی را تقاضا دارم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ملتمس دعا - محمد کاظم

جلوه های نماز

شهیدان نماز

سرداد از آن که بود هنگام صلوة

نوشید ز جام عشق اکسیر حیات

غلتید به بحر خون و فریاد کشید

بر نام مبارک خمینی صلوات

مشهد مقدس: بهشت رضا (ع)، سنگ مزار شهید محمد حسین چاوشی

ای نور دو چشم و راحت جان پدر

در حال نماز و سجده رفتی به سفر

آری تو تجلی الهی دیدی

کردی ز جهان و ماسوا قطع نظر

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد مسائلی

چون ساخت وضو ز چشمه عشق و یقین

تا آن که نهد ز صدق بر خاک، جبین

خمپاره ی دشمنان به خونین شهرش

بر فوز شهادت برساندش به یقین

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد رضا جیل عاملی

این به خون خفته شهید اصغرماست

نی جدا بلکه به قلب و تن ماست

اقتدا کرد به مولایش علی (ع) اصغرما

توی محراب عبادت شده جانش به فدا

بر دعا بود و به هنگام دعا گشت شهید

با تن غرقه به خون رفته به مهمان خدا

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید اصغریحانی (قطعه ۲۸- ردیف ۶۲- شماره ی ۱)

[صفحه ۱۸]

علت عاشق ز علت ها جداست

عشق اسطرلاب اسرار خداست [۱].

در مه اردیبهشت آن پاکباز

با خدایش بود مشغول نماز

در صف یاران، خدا کردش قبول

شد شهید اندر ره این رسول

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید سیف اله باقری

گشتم اگر شهید، سعادت خریده ام
در مرگ سرخ چهره ی معشوق دیده ام

در جوانی که در راه دین تاختم
به هنگام سجده شهادت همی یافتم [۲] .

نجف آباد: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید غلا معلی کاظمی

آنان که نماز عشق بستند همه
زنجیر ز دست و پا گسستند همه

بر رسم کبوتران، در حال قنوت
مهمان خدا شدند و رستند همه

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید پرویز شعبانی (شهید نماز جمعه ی تهران، مورخ ۱۳۶۳ / ۱۲ / ۲۴)

مشهد مقدس: خواجه ربیع، سنگ مزار شهید حسین ممیزان

[۱] شعرا ز «مولانا».

[۲] بیت دوم بصورت

«در جوانی در ره دین تاختم
وقت سجده من شهادت یافتم»

پیشنهاد می شود.

نماز عشق

در نماز عشق رخساره به خون آلوده ام
در حلبچه برمقام خویشتن آسوده ام [۶].

گر نبودم تربتی از کربلا تا بوسمش
خود طریق کربلای عشق را پیموده ام

در بهار آرزو هر گل برون از خاک شد
من گلی هستم که در خاک وطن بغنوده ام

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید محسن اسماعیلی (قطعه ۲۴- ردیف ۸۵- شماره ۳۰)

[صفحه ۱۹]

خوشا آنان که در میدان و محراب
نماز عاشقی خواندند و رفتند

خوشا آنان که هنگام شهادت
حسین (ع) و کربلا دیدند و رفتند

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید حمید پروانه (قطعه ۲۴- ردیف ۸۱- شماره ی ۲۹)

به روز رزم با فرمان رهبر

شدی در جنگ با خصم ستمگر

وضو کردی تو با خون ای برادر

نماز عاشقان خواندی به سنگر

آمل: امامزاده ابراهیم (ع)، سنگ مزار شهید قدرت اله اردشیر بهرستاقی

گفتم شب وداع که تا روز رستخیز

از خاطرم برون نرود یاد روی تو

اما خوشا به حال تو کز شوق وصل یار

بهر نماز عشق ز خون شد وضوی تو

عشق حسین (ع) و شور سفر بود بر دلت

شکر خدا که گشت روا آرزوی تو

تهران: رباط کریم، امامزاده عماد (ع)، سنگ مزار شهید محمدرضا عالم رجبی

منم سرباز دین با امر رهبر

نماز عشق می خوانم به سنگر

به دستی مصحف و دستی تفنگم

شعارم نعره ی الله اکبر

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید امیرحسین کریمی (قطعه ۲۸- ردیف ۳۶- شماره ی ۲۱)

مرا تا هست بر دل مهر رهبر
بود ذکر لبم الله اکبر

خدایا تا نفس در سینه دارم
نماز عشق می خوانم به سنگر

دل از گرد معاصی شست و شو کن
تفرج لحظه ای در کوی او کن

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید علیرضا دلفروزی

[صفحه ۲۰]

این شب شکنان روزه داران
شیران غیور خاک ایران

رمز رمضان به جان گشودند
در کوثر عشق خون وضو نمودند [۲].

لب روزه، نماز عشق خواندند
راندند، به قلب قبله راندند

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید اسداله شیران

در قتلگاه با ایثار نماز عشق خواندیم

در سنگر شهادت چه با صلابت ماندیم

قم: گلزار شهداء مزار شهید جواد پور حسینی (قطعه ی ۱۳- ردیف ۲۱- شماره ی ۴۱۰)

[۱] مصراع اول بیت «در نماز عشق رخسارم به خون آلوده ام» پیشنهاد می شود.

[۲] مصراع دوم بصورت «در کوثر عشق وضو نمودند» پیشنهاد می شود.

نماز خون

به راه عشق باید خون فشانیم

ز خون باید که ما جیحون نشانیم

به میدان شهادت تا سحرگاه

بیابا هم نماز خون بخوانیم

آمل: امامزاده ابراهیم (ع)، سنگ مزار شهید سید مرتضی موسوی

یاران همه سوی مرگ رفتند

بشتاب که تا ز ره نمایم

ای مرغ سحر سپیده سرزد

بر خیز نماز خون بخوانیم

نجف آباد: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید ناصر صفدری

بعد از من ای مادر، دیگر مکن زاری
رفتم کنم اینک از دین حق یاری [۱].

[صفحه ۲۱]

پرورده ای من را از بهر جانبازی
در پای نخل دین خونم شده جاری

سرباز اسلامم. گشتم فدا، مادر!
بعد از نماز خون پیش خدا یاری

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید قطعه ی ۲۶- ردیف ۴- شماره ی ۴۱)
تهران: امامزاده علی اکبر (ع)، چیدر، سنگ مزار شهید علی عقیلی
تهران: اسلامشهر، امامزاده عقیل (ع)، سنگ مزار شهید محمد حسین زارع
[۱] مصراع دوم بصورت «رفتم کنم دیگر از دین حق یاری» پیشنهاد می شود.

نماز سرخ

ما آیه ی فتح را ز قرآن خواندیم
در جبهه نماز سرخ ایمان خواندیم

ما درس فداکاری و جانبازی را
در مکتب خونبار شهیدان خواندیم

سمنان: لاسجرد، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید علی اکبر منیری

شهیدان لاله بنشانند و رفتند

نماز سرخ خون خواندند و رفتند

اراک: گزار شهدا، سنگ مزار شهید

نماز پیروزی

در عشق چو دل را به اطاعت خواندیم

در مکتب خون درس شهادت خواندیم [۸].

هنگام سحر نماز پیروزی را

ما هر سه برادر به جماعت خواندیم

شهریار: امامزاده اسماعیل (ع)، سنگ مزار شهید محسن کیانی

[صفحه ۲۲]

[۸] مصراع اول بصورت «با عشق چو دل را به اطاعت خواندیم» پیشنهاد می شود.

نماز آخر

رفتم به جبهه تا کنم یاری قرآن

بنما حلالم از وفا ای جان مادر

بگرفتم از خونم وضو در لحظه مرگ
خواندم نماز آخرین در قلب سنگر

من حامی قرآنم و سرباز اسلام
بگذشته ام از جان خود در راه داور [۸] .

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهیدان حسین شریعتی، سید جواد حسینی، عباس کلانی
اعرابی، مرتضی جعفری، عباس زارعی، علیرضا سیدان، اکبر آقاداتی
[۸] شعر به لحاظ وزن و قافیه مغشوش است.

نماز

من کشته ی روزه و نمازم
سرباز امام سرفرازم

قم: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید حسین حمیدی (قطعه ۱۲- ردیف ۶- شماره ی ۵۴)

نماز را در دریای خون بر پا نمودند
سجده به سوی خاک کربلا نمودند

قم: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید صادق دمیرچی (قطعه ی ۱۳- ردیف ۱۹- شماره ی ۳۸۹)

معراج رهش اگر نماز است
این راه به خون، همیشه باز است

قم: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید سید حمید فتحی (قطعه ی ۱۶- ردیف ۳- شماره ی ۸۱۶)

عشق خدا، شور حسینی بر سرم

سرباز اسلام، خمینی رهبرم

دارای سردوشی جندالهی ام

جانباز قرآن و نماز و مکتبم

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر (ع)، سنگ مزار شهیدان: غلام حسن بختیاری، علی اکبر صبوری

[صفحه ۲۳]

لحظه های آخرم در سنگرم

ترکش خمپاره آمد بر سرم

مادر می دونم که دارم شهید میشم

پیش زهرا ی (س) تو رو سفید میشم

مادرم اسلام به خون نیاز داره

هم جهاد داره و هم نماز داره [۱] .

تهران: اسلامشهر، امامزاده عقیل (ع)، سنگ مزار شهید میرسجاد موسوی

پی حفاظت از شرف به سوی جبهه رو کنم
عروج و اعتلای خود ز جبهه جست و جو کنم

آمل: امامزاده ابراهیم(ع)، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمدعلی سلیمانی

غازه [۲] بر رخسار از خون گلو دارد شهید
سرخ رویی ها در این سرخی رو دارد شهید

تا نماز آرد بجا در سنگر دین و شرف
در دم آخر ز خون خود وضو دارد شهید

آمل: امامزاده ابراهیم (ع)، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید صادق مهدوی

[۱] شعر به لحاظ وزن مغشوش است.

[۲] بمعنی خشم است.

نماز صبح

نماز را که مجاور نشسته می خواند
مسافریم و مسافر شکسته می خواند

که چند گانه ی شب را دوباره باید خواند
نماز صبح سفر را سواره می خواند

تهران: بهشت زهرا (س)، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید مرتضی زهره وند (قطعه ی ۲۶- ردیف ۳۸- شماره ی ۵۳)

نماز شب

یاران همه سوی مرگ رفتند

بشتاب که تاز ره نمایم

ای خون حماسه در رگ دین

برخیز نماز شب بخوانیم [۸].

اهواز: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد جواد حسین زاده

[صفحه ۲۶]

نماز شب

یاران همه سوی مرگ رفتند

بشتاب که تاز ره نمایم

ای خون حماسه در رگ دین

برخیز نماز شب بخوانیم [۸].

اهواز: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد جواد حسین زاده

[صفحه ۲۶]

[۸] شعر از شهید مهدی رجب بیگی است.

مقدمات نماز

طهارت

وضو

از خون گلوی خود وضو می طلبیم
ما آب وضو از این سبو می طلبیم

دانی ز چه رو گشته او طالب ما
زان روی که ما دیدن او می طلبیم [۱].

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید احمد سبزیکاری (قطعه ی ۲۴- ردیف ۷۲- شماره ی ۱۴)
تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر (ع)، سنگ مزار شهید سید مصطفی (مجید) میرشریفی

خورشید همیشه از تو رو می گیرد
باغ از نفس تو رنگ و بو می گیرد

ای چشمه ی سرشار زلال رفتن
آینه ز خون تو وضو می گیرد

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید محمد باقر کربلانی صالح

از خون گلوی خود وضو ساخته اند
وحشت به سپاه بعثی انداخته اند

در صحنه ی سرخ رنگ خون و پیکار
با قامت خویش پرچم افراخته اند

کرج: امامزاده محمد (ص)، سنگ مزار شهید محمد رضا زارع توران پیشتی

تا که به خون وضو گرفت برادر شهید من
با اشک شویم این زمان ز چکمه اش غبار را

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید احمد عادی

در آب زلال شست و شو باید کرد
در راه وصال جست و جو باید کرد

تا عرش لقای هجرتی باید کرد
با خون سرخویش وضو باید کرد [۲].

[صفحه ۲۷]

شهریار: امامزاده اسماعیل (ع)، سنگ مزار شهید رضا حیدری

در محضر دوست سرخ رو باید رفت
بگرفته ز خون سر وضو باید رفت

چون حضرت دوست این چنین دارد دوست

در خون زلال خود فرو باید رفت

شهریار: امامزاده اسماعیل (ع)، سنگ مزار شهیدان: ابوالفضل کریمی، مسعود مؤمنی

ای سرو سہی بہار آزادی من

ای روح تو صبح روشن شادی من

در حجلہ ی خون وضو ز خون ساخته ای

داماد نگشتہ میردامادی من

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید قربانعلی قربانی

نازم بہ خون پاک شہیدی کہ جان خود

از بہر اعتلای حقیقت فدا نمود

از خون وضو گرفت و بہ محراب عاشقی

ہمچون حسین (ع) باطل و حق را جدا نمود

پیروز شد در امتحان شجاعت کہ نی عجب

چون او بہ سرور شہدا اقتدا نمود

تہران: بہشت زہرا (س)، سنگ مزار شہید محمد حسن حسینیان (قطعه ی ۲۴- ردیف ۱۴۴- شماره ی ۳۳)

تہران: چیزدر، امامزاده علی اکبر (ع)، سنگ مزار شہیدان: مرتضی رستمی، عنایت الہ چوبینہ، احمد مہرائی

خوش شکستہ دست و بالم

خوش به خون خود طپیدم

تا وضو از خون گرفتم

زین شهادت رو سپیدم

دیدن من در بهشت است

در صف انبیاء نزد حسینم

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهیدان: رضا بهادران، فتح الله ایوبی، قاسمعلی رضائی برزائی،
قدرت اله خدادادی، اکبرکرونی، مرتضی ابراهیمی، مهندس محمود نیلی، مهدی عابدی

[صفحه ۲۸]

گویی که طغیان محبت بود آنجا

جاری به هر سو شهد الفت بود آنجا

با خون سرخ خود وضو کردند آنجا

در بحر ایمان شست و شو کردند آنجا

بستند بار معرفت بر حق رسیدند

چون اختران بر اوج مینا صف کشیدند [۳] .

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید اکبر قربانیان

شهادت بود افتخار و شرف
مرا بهر اسلام بود این هدف [۴].

شهادت مرا بود چون آرزو
به سنگ گرفتیم ز خونم وضو

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید سید علی رضا منتظرین

رفتند تا معراج، تا اوج حقیقت
پارو زنان مردان دریای شرافت

با خون سرخ خود وضو کردند آن ها
در بحر ایمان شست و شو کردند آن ها

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محسن حسینی تودشکی

بهرام ای شهید که قربان رهبری
تو پاسدار دینی و در خط حیدری

در دجله ساختی تو برادر وضوی عشق
از جان گذشتی و فدای عملیات خیبری [۵].

زنجان: مزار پائین شهر، سنگ مزار شهید داود (بهرام) افشاری

اینان که به سوی خم خون تاخته اند

از چشمه ی سرخ خون وضو ساخته اند

یاران حسینند که در صحنه ی رزم

مردانه به راه عشق جان باخته اند

[صفحه ۲۹]

سمنان: ایوانکی، سنگ مزار شهید حبیب الله قلعه نوئی

آن دم که به خون خود وضو می کردم

دانی ز خدا چه آرزو می کردم؟

ای کاش مرا هزار جان بود به تن

یکباره فدای راه او می کردم

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید غلامرضا باقری (۱۱- ۲۴)

چالوس: گلزار شهدا، سنگ مزار شهیدان، وحید کیاپاشا، محمد مرادی نوری

سمنان: آرادان، سنگ مزار شهید حسن کاسبان

سمنان: ایوانکی، سنگ مزار شهیدان مهدی هادی و جواد سعیدی

نجف آباد: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید یدالله معین

بر خصم چنان شیر ژیان تاخته ایم

از آب فرات ما وضو ساخته ایم

اندر سر سودای شه تشنه حسین (ع)

رزمیده و جنگیده و جان باخته ایم

ورامین: امامزاده جعفر (ع)، سنگ مزار شهیدان: احمد رحیمی جعفری، سید محسن طباطبائی، حسن نادی، علی

اصغر ده آفرین

در محضر دوست بی وضو نتوان رفت

بی رخصت و امر دادن او نتوان رفت

با خون تو مرا بشوی و تطهیر نمای

کالوده به ریب و رنگ نتوان رفت [۶].

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید روح الله بابابزرگی

سپند آرید و مشک آرید، جوانان حجله بردارید

از سوی جبهه «علی» فاتح و بس خسته می آید

وضو دارید و برخیزید از سرها قدم سازید

ز دانشگاه دین «علی» از غم رسته می آید [۷].

[صفحه ۳۰]

مشهد مقدس: بهشت رضا (ع)، سنگ مزار شهید محمد علی سلاطین اسلامی

[۸] مصراع سوم بصورت «دانی ز چه رو گشته خدا طالب ما» پیشنهاد می شود.

- [۲] مصراع سوم بصورت «تا عرش خدای هجرتی باید کرد» پیشنهاد می شود.
- [۳] بیت سوم با دو بیت ما قبل آن از لحاظ وزن و قافیه متفاوت است.
- [۴] مصراع دوم بصورت «برای من اسلام باشد هدف» پیشنهاد می شود.
- [۵] مصراع چهارم بصورت «از جان گذشته شاهد پیکار خیبری» پیشنهاد می شود.
- [۶] مصراع دوم بصورت «آلوده و بی رخصت او نتوان رفت» و مصراع چهارم بصورت «کالوده به ریب و رنگ و بو نتوان رفت» پیشنهاد می شود.
- [۷] مصراع دوم بصورت «علی از سوی جبهه فاتح و بس خسته می آید» و مصراع چهارم به صورت «زدانشگاه دین او پاک و از غم رسته می آید» پیشنهاد می شود.

غسل

من آن دریا دلم کز آب رحمت
وضو بنمودم و غسل شهادت

قم: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید جعفر خلیج (قطعه ی ۱۲- ردیف ۵- شماره ی ۴۷)

کسی را که قرآن کتابش بود
چه باکی ز ایثار جاننش بود

کسی را که باشد شهادت مقام
ز خون بهر غسل تن آتش بود

نجف آباد: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید حیدرعلی امامی

از روز الست عهد و بیعت کردیم
از خالق خود قبول وحدت کردیم

تسلیم رضای او شدیم و آخر

با خون گلو غسل شهادت کردیم

نجف آباد: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد شریف زاده

مایرو آن امام صد پاره تنیم
ما در ره عشق یار خونین بدنیم

چون روی به چشمه ی شهادت کردیم
محتاج کجا به آب و غسل و کفنیم

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید بهروز خیری

بی غسل و کفن شهید بستان
مدفون شده اندرین گلستان

با حلمه ی خود دیو شکن شد
جانباز خمینی و وطن شد

ایثار نمود جان پاکش
فرض است به ما ادامه راهش [۱].

[صفحه ۳۱]

اصفهان: گلزار شهیدان، سنگ مزار شهید احمد حیرانی

غسل براشک زدم کاهل طریقت گویند
دیده را پاک کن و دیده بر این خاک انداز

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر(ع)، سنگ مزار شهیدان: نوشین سلیمی، سعید قهرمانی

آب غسلش خون پاک و جامه ی جانش کفن
در دو عالم زین فضیلت آبرودارد شهید

تا دم مرگ است نام کربلایش بر زبان
از غم فرزند زهرا (س) گفت وگو دارد شهید

آمل: امامزاده ابراهیم (ع)، سنگ مزار شهید بهروز رحمتی

هرکس به راه عشق سر و جان را فدا کند
بنیان دین زهمت والاش محکم است

زخمی اگر به پیکر مردان حق رود
با درد زخم، مرهم معشوق توأم است

در بارگاه قدس بشوید جسم او
غسال او ملائکه با آب زمزم است

اصفهان: گلزار شهیدان، سنگ مزار شهید رسول احمدی

جان به قربان شهیدی که پس از کشته شدن
غسلش از خون بود و گرد غریبی کفنش

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهیدان: حمید طالب پور (۱۳۲-۲۴)، احمد نظری (۳۸-۱۰-۲۶)، احمد
همتی آهویی (۳۰-۱۲۰-۲۴)، حسن سعدآبادی (۳۳-۱۴۱-۲۴)، غلامحسین باقری (۳۱-۱۲۱-۲۴) و...
تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر (ع)، سنگ مزار شهیدان
داود سلمانیان، نورعلی ثمری، علی نعمتی، مجید سیاوش، امیرحسین کریمی، سیدعبداله کمالی، محمد ملکی
نور: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید نور علی حبیبی
سمنان: گرمسار، سنگ مزار شهیدان: علی اکبر تقی پور مهریز، حسین درخشانی، سید مصطفی حسینی
ورامین: امامزاده جعفر (ع)، سنگ مزار شهید قاسم هداوند میرزائی
کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهیدان: حمید خاکی جوان، غلامرضا شفیعی، فریدون امیدی، داود اکبری،
جمشید

[صفحه ۳۲]

مهرابی، احمداصلانی و عباس میرعلی اکبری
تهران: اسلامشهر، امامزاده عقیل (ع)، سنگ مزار شهیدان: یداله مالکی، حسین حسن زاده قهرمان سلیمی، کریم نظری
ساوه: امامزاده علی اصغر (ع)، سنگ مزار شهیدان: عباس ثلاث، مسلم شعبانی، حیدرکافی طباحی، رضا حشمتی،
حسن ناظری، مرتضی خدابنده، عباس نظامی، مجید یحیائی، جاسم کافی، علی سلامتی، سید مهدی سبط احمدی
و...

تهران: رباط کریم، امامزاده عماد (ع)، سنگ مزار شهیدان: ناصر باقری، علی فتوحی، محمدانصاریان، علی رابون
فزون، بهروز سعادتمندی

شهریار: بردآباد، بهشت رضا (ع)، سنگ مزار شهید محمد علی کفاشیان

شهریار: امامزاده اسماعیل (ع)، سنگ مزار شهید ابراهیم کارگری

مشهد مقدس: خواجه ربیع، سنگ مزار شهید شعبانعلی جهانبخش

مشهد مقدس: بهشت رضا (ع)، سنگ مزار شهید احمد نجاتی
[۸] مصراع ششم به صورت «فرض است به ما رفتن راهش» پیشنهاد می شود.

مکان نماز

ای شهید راه حق ای زنده نام
ای که کردی پیروی از امر امام [۸] .

راه حق رفتی و گشتی سرفراز
گشت سنگر بهر تو جای نماز

بانگ تکبیرت به گوش، رسید
هر زمان پیغام پیروزی رسید

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهیدان: عباس رضائی، عباس فتاحی، محسن کاظمی زهرائی، مهدی فرمانی، مهدی
نصراصفهانی، محمد رضا قنبری، مهدی عباسی
[۸] مصراع دوم بصورت «ای که بودی پیرو راه امام» پیشنهاد می شود.

مسجد

من درس جانبازی ز مسجد برگفتم
در امتحان من رتبه ی اول گرفتم

[صفحه ۳۳]

فرزند زهرا (س) آموزگارم

وقت شهادت آمد کنارم

کرج: امامزاده محمد (ع)، سنگ مزار شهید علیرضا محمودی پارسا

جهان بر ظلمت شب تنگ کردیم

مساجد را ستاد جنگ کردیم

کشیدیم از جگر بانگ صبحی

می محراب را گلرنگ کردیم [۸].

سمنان: ایوانکی، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید محمد سرهنگی حق شناس

مساجد سنگر عالی اسلام

برای حفظ آن سازید اقدام

تهران: آبعلی، گلزار شهدا، سنگ مزار شهید فیروزعلی قاسمعلی زاده

سلام ای سید پاک و مطهر

که بودی هم به مسجد هم به سنگر

ز عشق حق به مسجد پاک کردی

غبار از چهره ی محراب و منبر

ز عشق حق پذیرفتی شهادت

بدادی جان خود در راه داور

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید احمد فاضل

سنگر ای خانه کوچک و حقیر

مسجد و معبد افراد فقیر

تو من رزمنده را جایی بده

به وجودم سر و سامانی بده

تا کنم خدمت به دین و وطنم

حفظ ناموس کنم تا که بیاید اجلم

جان خود را من فدای توده ی ملت کنم

جان فدای آن خمینی رهبر امت کنم

به حسین (ع) که در زمین کربلا

کشته شد به خاطر دین خدا

هرگز از عهدی که بستم نگذریم

تا به زیر خاک رود این پیکرم [۲].

[صفحه ۳۴]

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید حسن (چنگیز) دلاورگلایه (۲۹-۱۲۵-۲۴)

[۱] مصراع چهارم بصورت «به می محراب را گلرنگ کردیم» پیشنهاد می شود.

[۲] مصراع آخر بصورت «تا به خون آغشته گردد پیکرم» پیشنهاد می شود.

مصلی

به آن ها که با خون وضو ساختند

برفتند سوی مصلی قسم

به خون های پاکی که در راه دین

جوان ها نمودند اهدا قسم

که نابود سازیم صدام را

به نام خمینی والا قسم

اصفهان: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید جمشید لطفی زاده

محراب

خدایا عاشق جانباز را سنگر بود محراب

بلی هرکس برای خود عبادت خانه ای دارد

اگر ناصر جان بگذشت و با جانان خود پیوست

بدان هر کس که از جان بگذرد جانانه ای دارد

تهران: چیدر، امامزاده علی (ع)، سنگ مزار شهید ناصر چیدری

سلام می کنم ای دوست من ز زیر تراب
نشین دمی و به من ده زلف خویش جواب

مراسم نام «علی» و پدر «محمد» و فامیل محتشم [۸].

ز پیروان به اسلام و کعبه ام محراب

ز مذهبم که پیرسید جعفری بوده است
شدم شهید ره حق و دین به وقت شباب

مشهد مقدس: بهشت رضا (ع)، سنگ مزار شهید علی محتشم

[صفحه ۳۵]

سراسر خاک ایران کربلا شد
چه جانمایی به راه حق فدا شد

خوشا آنان که در محراب و سنگر
سرودند نغمه ی «الله اکبر»

خوشا آنان که با حق عهد بستند
به حق پیوسته از باطل گسستند

اصفهان: گلزار شهیدان، سنگ مزار شهید مهدی اسماعیلی

مسافران ولاسوی آشنا رفتند
گذشته از سر و جان بر سر وفا رفتند [۲].

رها شدند زافسانه های نام و نشان
به اوج زره لاهو چون هما رفتند [۳].

ز چشمه سار شهادت وضو گرفته و خون
پی نماز به محراب کبریا رفتند

ندای عشق شنیدند از دیار حسین (ع)
به شوق تربت او سوی کربلا رفتند

ارومیه: باغ رضوان، سنگ مزار شهید حجت الاسلام قاسم کاظمی

به پایوس شهادت می روم مادر حلالم کن
به محراب عبادت می روم مادر حلالم کن

منم سرباز روح الله که پیوستم به جندالله
دگر رویم نمی بینی توای مادر حلالم کن

تهران: بهشت زهرا(س)، سنگ مزار شهید مجید قزاق (قطعه ۲۸- ردیف ۵۲- شماره ۸)

نازم به خون پاک شهیدی که جان خود
از بهر اعتلای حقیقت فدا نمود

از خون وضو گرفت به محراب عاشقی
همچون حسین (ع) باطل و حق را جدا نمود

پیروز شد در امتحان شجاعت که نی عجب
چون او به سرور شهدا اقتدا نمود

تهران: بهشت زهرا (س)، سنگ مزار شهید محمد حسن حسینیان (قطعه ۲۴ - ردیف ۱۴۴ - شماره ۳۳)
تهران: امامزاده علی اکبر (ع)، چیدر، سنگ مزار شهیدان: مرتضی رستمی، عنایت الله چوپینه، احمد مهرائی

[صفحه ۳۶]

ای فاتح رمز زهرا (س) شجاعی
ای عابد شب، زاهد بی تاب شجاعی

ای عاشق حق تابع فرمان خمینی
بود منتظرت شهید محراب شجاعی

شیراز: گلزار شهدای دارالرحمة، سنگ مزار شهید شجاعی

[۱] این مصراع بصورت «مراسم نام «علی محتشم» شهید خدا» پیشنهاد می شود.

[۲] بجای «گذشتند»، «گذشته» پیشنهاد می شود.

[۳] این مصراع بصورت «به اوج عرش خداوند چون هما رفتند» پیشنهاد می شود.

آموزش به سبک حسنین

حسین عرب

در یکی از مناطق عملیاتی بودیم که روزی دو پیرمرد به ما ملحق شدند. این دو پیرمرد از مناطق بسیار محروم آمده بودند و با برخی از مسائل شرعی آشنا نبودند و عادت کرده بودند طبق عُرف روستای خودشان عبادت را انجام بدهند. روزی دیدیم که خودشان دو نفری در حال خواندن نماز جماعت هستند؛ ولی علاوه بر غلط بودن حمد و سوره، حتی ترتیب رکوع و سجود را نیز رعایت نمی کردند و گاهی مأموم، از امام پیش می افتاد. حتی به ما می گفتند که شما چرا به جماعت ما نمی پیوندید. ما در صدد آموزش احکام به آن ها برآمدیم، ولی نه به طور مستقیم، بلکه به سبک آموزش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به آن پیرمردها. به یکی از دوستان گفتیم شما هنگام نماز برو جلو و ما مثل کسانی که هیچ مسأله ی شرعی و فقهی نمی دانند، از شما سؤال می کنیم و شما جواب بدهید.

وقتی این کار را انجام دادیم و دو پیرمرد متوجه شدند اغلب کارهای عبادی آن ها اشتباه است، دو دستی زدند توی سر خودشان. آن

[صفحه ۲۱]

دو پیرمرد با کمال تواضع و فروتنی گفتند شما بایستید جلو تا ما اقتدا کنیم. و از آن روز به بعد در پی یادگیری مسائل برآمدند و کم کم بسیاری از احکام را فرا گرفتند. بعداً فهمیدیم نه تنها خودشان در این مسائل خیره شده اند، بلکه در حال آموزش به اهالی روستای خود نیز هستند.

[صفحه ۲۲]

عاشق و ارسته

منصور حمیدیگی

رفتار او الهی شده بود. با زمینیان انسش را بریده بود. چهره ی خدایی اش بر همگان آشکار بود. او بیش از همه به نماز اهمیت می داد. وقتی صدای اذان بلند می شد رنگش برافروخته می شد و به چیزی جز انس با محبوب نمی اندیشید. از دوستان شنیدم که در یکی از شب ها بر او غسل واجب می شود و این در حالی بود که آب در منطقه یخ بسته بود و امکان غسل کردن وجود نداشته است، ولی او یخ را می شکند و خود را پس از غسل با آب یخ، برای نماز عارفانه آماده می سازد. تنور عشق او با آب های یخ بسته نیز خاموش شدنی نبود. این شهید وارسته و عاشق برادر رزمنده حاج قربان کورشی از لشکر انصارالحسین بود. روح بزرگ این شهید عاشق در حصار تن امکان ماندن نداشت.

[صفحه ۲۳]

مکان مخصوص عبادت

عباس عرب

یک روحانی در گروهان ما بود. او همیشه تأکید داشت در یک نقطه ی خاص عبادت کند و به همین دلیل گوشه ای را انتخاب کرده بود و در آن جا نماز می خواند و قرآن تلاوت می کرد. یکی از دوستان می گفت یک شب به او گفتم که چرا شما همیشه همین جا نماز می خوانید و در همین مکان می مانید. ناگهان دیدم او قرآن را با احترام بست و با تبسمی ملیح پاسخ مرا داد. من چند قدمی از او دور شدم و بعد از چند لحظه خمپاره ای دقیقاً در آن محل خورد و او در محل نیایش و تلاوت قرآن خود به شهادت رسید. شاید او می دانسته که این مکان محل عروج اوست که آن قدر مقید به عبادت در همان محل بود. روحش شاد.

[صفحه ۲۴]

نماز باید با حال باشد

علی طالبی

در عملیات خیبر در محور طلایه بودیم. عملیات شروع شده بود. یک شب بعد از حمله در داخل سنگر که سقف خیلی کوتاهی داشت و رزمندگان بایستی نشسته نماز می خواندند، یکی از رزمندگان به نام شهید حسین نانکلی گفت: «بچه ها من می روم بیرون سنگر نماز بخوانم. این جا در این سنگر کوتاه نماز به من حال نمی دهد و نمی چسبد.»

رفت بیرون. چفیه خود را باز کرد و مشغول نماز شد. در حین نمازش چند گلوله خمپاره در نزدیکی های سنگر اصابت کرد ولی او تکان نخورد و نمازش را به پایان رساند. او هیچ آسیبی ندید و تازه بعد از نماز فهمیدیم متوجه خمپاره ها هم نشده است.

[صفحه ۲۵]

نماز شکر

موسی اصلاحی

سال ۱۳۶۴ به همراه لشکر ۴۳ امام علی علیه السلام در منطقه جوانرود و پاوه بودم. فرمانده لشکر خطاب به نیروها فرمودند: «هر زمانی که خواستید به مناطق جنگی اعزام شوید حتماً دو رکعت نماز شکر به جا آورید؛ چون خیابان ها و جاده هایی که راه اندازی شده و الان در حین عبور و استفاده از آن ها هستیم، محصول زحمت برادرانی است که راننده ی بولدوزر و لودر بوده اند و در این راه به شهادت رسیده اند. بنابراین با وضو بودن و در همه حال نماز شکر به جا آوردن از وظایف کوچک ماست و ما باید قدرشناس باشیم.

[صفحه ۲۶]

غیبت فرماندهان

علی ملامحمدی

عملیات والفجر شش در منطقه ی دهلران صورت گرفت که یک عملیات ایذایی بود، ولی بسیار مهم بود؛ چون این عملیات، عملیات خیبر را تکمیل می کرد.

یک شب فرمانده عملیات سپاه که در آن زمان جناب آقای شمخانی بود، با یک فروند هلی کوپتر به یکی از مقرهای تاکتیکی لشکر ۲۵ کربلا آمد.

ما به استعداد یک لشکر در این منطقه مستقر بودیم. آن شب قرار بود آقای شمخانی با فرماندهان تیپ ها جلسه بگذارند و عملیات را تشریح کنند. پیک های فرماندهان در سنگر بودند، ولی خود فرماندهان نبودند. آن ها هر یک برای خود جایی را انتخاب کرده بودند و مشغول نماز شب بودند.

پیک ها فرستاده شدند و فرماندهان را یک به یک در حالی که بر روی سنگ ها و شن ها مشغول نماز و مناجات بودند، پیدا کردند و آن ها را برای جلسه به سنگر فرماندهی دعوت کردند. بعد از توجیه و تشکیل جلسات ما وارد عملیات والفجر شش شدیم.

[صفحه ۲۷]

تکبیره الاحرام حقیقی

محمدرضا رحیمی

در سال ۱۳۶۵ بود که برای اولین بار توفیق یافتم در جبهه حاضر شوم. این اعزام مصادف شده بود با حمله ی مجدد دشمن به شهر مهران و به تصرف درآوردن آن. به همراه یکی از یگان ها از جنوب به غرب اعزام شدیم که این جابه جایی جهت دفع دشمن و جلوگیری از تجاوز بیشتر آن ها بود.

اتفاقاً ماه مبارک رمضان در خرداد ماه همان سال و همزمان با این حملات و جابه جایی ها واقع شده بود. رزمندگان روزها را روزه بودند ولی با این که فرصت افطار تا اذان صبح زمان زیادی نبود، ولی اصلاً از برنامه های عبادی شبانگاهی خودشان غافل نمی شدند.

از جمله ی این رزمندگان برادری بود به نام شهید رمضانعلی نوری. این شهید عزیز به همراه سایر رزمنده ها بسیار مقید به انجام دعاها و آداب ماه مبارک بود. شب ها در کناره ی دیواره ی بیرونی سنگرها آن چنان عارفانه و مخلصانه پروردگار خویش را می خواند که مشخص بود کاملاً از دنیا بریده است. راز و نیازهایش به ویژه در نمازهای شب های

قدر دیدنی بود. عده زیادی دعای جوشن کبیر می خواندند؛ عده ای به رادیو گوش می کردند و خلاصه آن چنان در مقابل قدرت لایزال الهی زار می زدند که گویی در دنیا نیستند. مهم ترین عامل وصل آن ها هم همین نمازها و تکبیرة الاحرام های واقعی آن ها بود. وقتی وارد نماز می شدند دیگر هیچ چیز را نمی دیدند. به ویژه که روزها را روزه داشتند و فضا هم بسیار مناسب بود. هر فردی که این صحنه های زیبا را می دید شاید برای او روایت فتح مکه تداعی می شد. آن ها حتماً مصر بودند که دعای هر روز، نمازهای شب قدر و دعای سحر فراموش نشود. آری این بود سرّ هجرت عاشقان الله که با وجود هجوم یکپارچه ی دشمن، و تغذیه ی بسیار اندک توانسته بودند دل از دنیا ببرند و در دل نیمه شب اشک فراق بریزند.

رفتند تا به درگاه معشوق عاشقان

ما مانده ایم و یک دل پرسوز، وای ما

سیل اشک در قنوت

علی دوست زاده

اردیبهشت سال ۱۳۶۵ مقرر گردان کربلای شاهرود در حمیدیه ی اهواز بود. حدود ساعت ۹ الی ۱۰ صبح بود که خبر دادند گردان آماده باش اعلام کرده است و فهمیدیم که به گردان مأموریتی داده شده است. تا حدودهای اذان ظهر خود را آماده کردیم. موقع اذان همه ی بچه ها در حسینیه گردان تجمع کردند. یکی از برادران بسیجی در کنارم در حال خواندن نماز بود که از زمان گفتن تکبیرة الاحرام صدای گریه اش قطع نشد و تا شعاع چند متر صدای گریه اش می رسید. در هنگام قنوت بود که گریه اش به فریاد تبدیل شد و با صدای هق

هق بلندی گریه می کرد. در شب عملیات به منطقه ی مهران اعزام شدیم و این برادر بسیجی که رجبعلی سلمانی نام داشت در این عملیات به شهادت رسید.

بعد از چهل روز پیکر مطهرش کشف شد و در شاهرود تشییع شد. روحش شاد.

[صفحه ۳۰]

نماز با برکت

محمود عبداللهیان

پس از عملیات والفجر مقدماتی در یکی از مقرها مستقر بودیم.

یک روز باران تندی بارید و آب زیادی وارد سنگرها شد. در اثر ورود آب بخش زیادی از پتوها خیس شد و شب برای خواب با کمبود پتو مواجه شدیم.

نیمه های شب بود که از سردی هوا از خواب بیدار شدم و متوجه شدم یکی از برادران نیز بیدار است. او آرام از رختخواب خود برخاست و هر سه پتوی خود را به روی دیگر رزمندگانی که از سرما مچاله شده بودند انداخت. من هم بی نصیب نماندم و یکی از پتوها را به روی من انداخت.

فکر کردم صبح شده که او از خواب بیدار شده است و پتوهای خود را به روی دیگران می اندازد. ولی دیدم رفت بیرون، وضو ساخت و مشغول نماز شب شد.

او شهید غلامرضا ابراهیمی بود که آن شب هم بعد از این ایثار تا اذان صبح به عبادت و تهجد و راز و نیاز مشغول بود. روحش شاد.

[صفحه ۳۱]

اشتباه بزرگ

سید اسماعیل موسوی

من در دوران نوجوانی یعنی ۱۷ یا ۱۸ سالگی توفیق حضور در جبهه را پیدا کردم. حقیقتش در بحث نمازهای نافله و مستحبی مثل نماز شب زیاد اطلاعاتی نداشتم.

یک شب در یک کانال بسیار نزدیک به دشمن نگهبان بودم که خوابم برد. در حالت خواب و بیداری بودم که از ترس خشکم زد. فکر کردم این فردی که در حال نزدیک شدن به من است از نیروهای دشمن است و از غفلت من استفاده کرده و قصد اسیر کردن مرا دارد. همین فکر باعث ترس شدید من شد. ولی وقتی نزدیک نزدیک شد، دیدم از بچه های خودی است و وقتی متوجه شد خوابم برده از من خواست که به عقب برگردم. در آن اوضاع و احوال اصلاً از نظر روانی در وضعیت خوبی نبودم. به همین دلیل به محلی که برای برگزاری نماز برپا شده بود (در محل استقرار نیروهای خودی و عقب تر از آن کانال) رفتم تا بخوابم. تازه خوابم برده بود که با صدای شیون و زاری از خواب پریدم. دیدم یکی

[صفحه ۳۲]

از دوستان نزدیکم در حال گریه با صدای بسیار بلند است. من که کنترل اعصابم را از دست داده بودم با پرخاش و سر و صدا به او معترض شدم. علت ناراحتی من هم به خاطر فکر اشتباهم بود. من گمان کرده بودم او دلش برای خانواده اش تنگ شده و به همین دلیل به او گفتم تو که طاقت تحمل دوری از خانواده و شهرت را نداری چرا به منطقه آمده ای؟ فردا برگرد عقب. فردا که حالم بهتر شده و به اعصاب خودم مسلط شدم، فهمیدم چه اشتباهی کرده ام. بله او در حال مناجات با خداوند و نماز خواندن بود و اصلاً متوجه حضور من هم نشده بود. هنوز هم هر وقت او را می بینم به یاد آن شب می افتم و کلی شرمنده می شوم.

[صفحه ۳۳]

قرآن قبل از نماز

محمد حسین پور

در منطقه ی گیلان غرب، منطقه ای بود به نام تنکاب. نوجوان بسیار مؤمن و با صفایی آن جا بود که خیلی اهل تهجد و نماز شب بود و همچنین نسبت به نیروها و حقوق برادران دینی و مراعات آن و گذشت و ایثار و فداکاری نسبت به آن ها تلاش فراوان داشت.

یکی از خصوصیات این نوجوان این بود که وقتی برای نماز شب بیدار می شد دلش می خواست دیگر رزمندگان را هم بیدار کند. او شیوه ی خوبی را برای این کار انتخاب کرده بود. در نیمه ی شب نزدیک اذان صبح گوشه ای از سنگر می نشست و شروع می کرد به تلاوت آیات شریفه ی قرآن کریم با صدای زیبا و آهسته. از آن جا که نزدیک اذان و وقت نماز بود و علاوه بر آن صدای دلنشینی هم داشت برادران دیگر هیچ اعتراضی نمی کردند و با کمال میل از خواب برمی خاستند و نماز شب می خواندند.

[صفحه ۳۴]

نماز در اسارت

علیرضا داج

در زمان اسارت، بعضی ها از خواندن نماز و قرآن و حتی صلوات فرستادن ما وحشت داشتند و مانع از این کارها می شدند.

در آسایشگاه های ۵۰ نفری ما، خواندن نماز جماعت ممنوع بود. آن ها طوری برای ما برنامه ریزی کرده بودند که در هر گوشه فقط یک نفر باید نماز می خواند. یعنی چهار گوشه فقط چهار نفر. با این برنامه مثلاً نماز مغرب و عشاء ما تا ساعت ۱۲ شب طول می کشید.

یک شب یکی از اسرا که از ناحیه چشم جانباز و مجروح بود در گوشه ای مشغول نماز شد و نفر قبل از او را که در آن جا بود ندید. سرباز آسایشگاه این را دید و ارشد آسایشگاه را صدا زد و او را به باد ناسزا گرفت که چرا در کنار هم نماز می خوانید و این در حالی بود که همان دو نفر هم با فاصله ی نسبتاً زیادی از هم مشغول نماز بودند. فردا آن برادر را با کابل و وسایل دیگر کتک زدند.

در مورد تلاوت قرآن اگر از ساعت ۹ شب به بعد کسی را می دیدند تنبیه سفت و سختی می شد و در مورد روزه گرفتن هم ما اجازه ی

[صفحه ۳۵]

برخاستن قبل از اذان صبح را نداشتیم، ولی اگر کسی می توانست مقدار کمی نان از روز نگه دارد شب در زیر پتو مخفیانه آن را می خورد تا بتواند روزه بگیرد.

[صفحه ۳۶]

جابه جایی به موقع

عبدالله صدیقی

در سال ۱۳۵۹ ما از گروه ابوذران ۲۲ بهمن از شاهرود به منطقه گیلان غرب اعزام شدیم. ما که خود را برای عملیات آماده می کردیم در کف دره ای مستقر بودیم. تعداد دیگری نیرو نیز از شهر دیگری به ما پیوستند. محل استقرار ما مخفی بود، ولی بعد از چند روز دشمن متوجه حضور ما در منطقه شد. ما چادرهایی داشتیم، ولی سنگرهای حفره روباهی نیز درست کرده بودیم که در هنگام خطر به آن جا پناه ببریم. کمی دورتر از چادرها هم مکان مسطحی را برای اقامه ی نماز در نظر گرفته بودیم. یک روز مشغول نماز بودیم که خمپاره های عراق در اطراف چادرها و سنگرهای ما فرود آمد. بلافاصله بعد از نماز و با توجه به این که اواخر نماز هم بود به سنگرها پناه بردیم. بعد از گذشت چند ثانیه یک خمپاره ی ۱۲۰ میلی متری به محل اقامه ی نماز اصابت کرد. اگر این خمپاره چند ثانیه زودتر به آن جا می خورد اعضای گروه ما بسیار کم می شد و احتمالاً مجروح و شهدای زیادی می داشتیم.

[صفحه ۳۷]

بعد از چند روز، عملیات ما انجام شد و تأثیر شگرفی در منطقه به جا گذاشت اگرچه شهدایی مثل عباس ملکی، شهید رسولی و شهید محمدزاده را تقدیم کردیم.

نمازخانه یا پناهگاه

محمد مهدی قنبریان

مدتی بود که در منطقه ی دشت عباس بودیم و از عملیات خبری نبود. فرصت خوبی بود که نمازخانه ای درست کنیم. قبلاً لودر جایی را برای نمازخانه کنده بود و ما هم مشغول صاف کردن آن جا شدیم. ظهر بود که یکی از بچه ها رفت بالای سنگر فرماندهی و مشغول اذان گفتن شد. من چکش واره را برداشته بودم که داخل سنگر ببرم. از همه طرف بچه ها در حال حرکت به سمت نمازخانه ای بودند که چند روزی بود مشغول تکمیل آن بودیم. در همین اثنا بود که صدای خمپاره ای بلند شد. با توجه به تجربه ای که داشتیم و حدود و محل فرود خمپاره را می دانستیم همگی خیز رفتیم. من خیلی سریع در عرض چند ثانیه خود را به قسمتی از نمازخانه که ساخته شده بود و چند متری بیشتر با من فاصله نداشت رفتم و به داخل آن جا خیز برداشتم. گلوله دقیق خورد نزدیک آن جا و دست من مورد اصابت ترکش قرار گرفت، ولی آسیب، خیلی جدی نبود. بچه ها آمدند و گفتند ما فکر

کردیم که دیگر تو هم رفتی و از این که مرا زنده می دیدند خوشحال بودند. نماز آن روز را با حال و اشتیاق بیشتری برگزار کردند و بنده را نیز با آمبولانس به بیمارستان انتقال دادند. آری! نمازخانه باعث شد که آن روز از اصابت ترکش در امان بمانم.

هر چه خدا بخواهد

سید محمد میر محمدعلی

عملیات کربلای پنج بود. در یک کانال پناه گرفته بودیم و فاصله ما با عراقی ها کم تر از ۲۰۰ متر بود. شهید حمید باقری بالای کانال ایستاده بود. صدایش زدیم حمید بیا داخل کانال. این جا امن تر است. ممکن است هدف قرار بگیری. او در جواب گفت: «هر چه خدا بخواهد همان می شود.»

بعد از چند دقیقه او آمد پایین و در پشت کانال مشغول نماز شد. در همین حین خمپاره ای کنارش خورد و به شهادت رسید. ما خواستیم خود را به بالای سر او برسانیم که خمپاره دیگری درست روی پیکر مطهرش خورد و همچون گلی او را پرپر کرد. بعد از مدتی به صحبت او فکر کردم که می گفت هر چه خدا بخواهد همان می شود. وقتی در معرض دید و تیر بود هیچ اتفاقی نیفتاد، ولی هنگامی که از دید و تیر خارج شد، در هنگام نماز به شهادت رسید و باز هم ثابت شد، هر چه خدا بخواهد همان می شود.

[صفحه ۴۱]

موذن وظیفه شناس

مطلبی

در پایگاه قدس در گردان شهید اشرفی جهت استراحت و آمادگی جهت عملیات بودیم. معمولاً نیروها در چادر استراحت می کردند. تدارکات نیروها در آن منطقه بسیار کم بود و به اندازه کافی امکانات موجود نبود. از جمله این که به هر چادر طنابی بود و به آن طناب آفتابه ای را که جهت وضو و دستشویی بود می بستند. فقط افراد همان چادر می توانستند از آن آفتابه استفاده کنند. روزی یکی از افراد چادر ما در صبحگاه مشغول اذان گفتن بود که دید یک رزمنده که عضو چادر ما نیست در حال بردن آفتابه است. او که به اشهد ان لا اله الا الله رسیده بود با بانگ رسایی فریاد زد: «آهای آفتابه را کجا می بری؟» چون وقت اذان بود و می ترسید بچه های چادر خودمان به نماز نرسند.

[صفحه ۴۲]

اعتراض نابجا

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم اقبالیان

یک روز شهید شیخ اکبر آمبرین در مسجد جامع خرمشهر مشغول نماز بود. خمپاره ای به نزدیک ما اصابت کرد، ولی او به نمازش ادامه داد.

بعد از نماز وقتی به او اعتراض کردیم که چرا نمازت را قطع نکردی و نشکستی: «گفت اصلاً من متوجه نشدم که خمپاره ای در این نزدیکی ها فرود آمده است.»

[صفحه ۴۳]

نماز جماعت یا نماز شب

یدالله احمدی

سال ۱۳۶۱ قبل از عملیات محرم بود که رزمندگان خود را برای عملیات آماده می کردند. من نیز در تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب (لشکر ۱۷ فعلی مستقر در قم) بودم که در آن روزها در کارخانه سپنتا مستقر شده بودیم. رزمندگان در محوطه کارخانه چادر زده بودند، اما سالن بزرگی وجود داشت که معمولاً نماز جماعت در داخل آن برگزار می شد. گاهی وقت ها بعد از نیمه های شب که از خواب بیدار می شدیم وقتی نگاهت به داخل سالن می افتاد، ابتدا فکر می کردی نماز جماعت داخل سالن برگزار می شود، اما بعداً به خود می آمدی که اکنون وقت هیچ کدام از نمازهای یومیه نیست. بلکه همه در حال نماز شب هستند.

به هر قسمت سالن چشم می افتاد شاهد راز و نیاز بسیجیان و رزمندگانی بودی که غرق در معشوق خویش بودند. آیا آن ها از خدای خود مقام و موقعیت می خواستند؟ آیا دنبال مال دنیا بودند؟ آیا...

آن ها به قول شهید بهشتی مرغان آغشته به عشقی بودند که جایشان

[صفحه ۴۴]

در این دنیا نبود.

آن ها طوری راز و نیاز می کردند و در این راز و نیازها اشک می ریختند که گویی عزیزترین شخص خود را از دست داده اند. اما همین عاشقان در صحنه های نبرد وقتی زمان موعود فرا می رسید شبانگاه بر قلب دشمن می زدند و با تمام قدرت و ایمان دشمن را به زانو درمی آوردند. این قدرت و انگیزه ی ایمان چیزی نبود مگر اثرات همان مناجات های شبانه و همان روابط عبد و معبود.

[صفحه ۴۵]

تأثیر فرمانده در معنویات

نعمت الله عباسی

چند روزی بود که برای مأموریت به لشکر ۱۷ رفته بودم. شب اول را بنده در حسینیه خوابیده بودم. در حالت خواب و بیداری بودم که دیدم خیل عظیم رزمندگان مشغول نماز هستند. آن قدر جمعیت زیاد بود که فکر می کردم نماز جماعت است.

این نمازها و التماس ها تأثیر عمده ی خود را از فرمانده شهیدان آن لشکر گرفته بود. شهید بزرگوار زین الدین آن چنان مخلص بود که بر روی نیروهای زیردست این گونه تأثیرگذار بود. به طوری که نمازهای شبانه ی این لشکر در آن موقع زبازده شده بود.

[صفحه ۴۶]

آخ نگی

علی اکبر ابوالقاسمی

یک سنگر با سقف کوتاه داشتیم. لطیفه ی ما در این سنگر این بود که مواظب باش موقعی که از رکوع برمی خیزی آخ نگویی که نمازت باطل شود؛ چون آن قدر جا تنگ بود و سقف کوتاه که به زحمت و با مشقت نماز می خواندیم و ممکن بود در اثر درد گرفتن کمر هنگام برخاستن بگوییم آخ کمرم.

غرق در دریای عشق

محمد ایوبی راد

در آذر ماه سال ۱۳۶۱ در جبهه نفت شور مقابل پاسگاه سلمان در واحد ادوات تیپ ۱۸ ثامن الائمه مشغول خدمت بودیم. در بین ما برادری به نام حمید شهیر طوسی بود که بعدها به فیض شهادت نائل آمد. روزی در یک سنگر روباز حدود چهار پنج نفر مشغول نماز بودیم که به ناگاه صدای فرود یک خمپاره در نزدیکی های سنگر به گوش رسید تا جایی که گرد و غبار حاصل از این انفجار اجازه ی دیدن هیچ چیزی را به ما نداد. به همراه عده ای از بچه ها بلافاصله متفرق شدیم و بعضی ها هم سریعاً دراز کشیدند. بعد از فرو نشستن گرد و غبار و سر و صدا متوجه شدیم که حمید به نمازش ادامه می دهد. خوب که دقت کردیم دیدیم از پای چپش خون جاری شده. هر چه او را صدا زدیم متوجه نشد، تا این که نمازش را تمام کرد. بعد از نماز از صحبت ها و عکس العمل های او متوجه شدیم اصلاً صدای انفجار و حوادث بعد از آن را احساس نکرده و از حضور

قلبش چیزی کم نشده. حتی متوجه نشده بود که مجروح شده و پای او در حال خونریزی بوده و هست. بعد از چند دقیقه که اوضاع آرام شده بود او و تعداد دیگری از مجروحان در حال حمل شدن جهت مداوا بودند که این شهید بزرگوار بر روی برانکارد از حال رفت و بی هوش شد.

هفتاد روز در سجده

حسین عرب

یک روز جهت سرکشی به منطقه کوشک رفته بودم. در این منطقه با عراقی ها درگیری دائم داشتیم. اما چند ماهی بود که بچه های ما منطقه را گرفته بودند و آن جا آرام بود. اما هیچ کدام از دو طرف آن جا مستقر نبودند. در محلی به نام پیچ ابرویی (به علت جدا شدن از خاکریز به این نام خوانده می شد) من جایی را دیدم که شبیه سنگر بود. وقتی نزدیک تر رفتم متوجه حضور یک برادر رزمنده شدم که در حال سجده بود؛ ولی وقتی نزدیک تر شدم دیدم او در همان حال به شهادت رسیده است.

من به طور دقیق مطلع بودم که حدود ۷۰ روز است که حتی یک نیروی خودی این طرف ها نیامده و آخرین نیروهایی هم که این جا بوده اند از تیپ ۳۳ المهدی وارد این جا شده بودند، ولی بعد به عقب رفته و عقب تر مستقر شده بودند.

مهم ترین ویژگی های این شهید سه چیز بود: یکی این که حتی او از حالت سجده ی خود هم خارج نشده بود. دست ها و پیشانی هنوز در

[صفحه ۵۰]

موضع خود بود. دوم این که بدن او طراوت و شادابی خود را حفظ کرده بود و سوم این که از بدن او هیچ بوی بدی به مشام نمی رسید.

من که فرصت نداشتم او را به عقب ببرم، به بچه ها اطلاع دادم که در این منطقه یک شهید داریم و آن ها هم تأیید کردند که از ۷۰ روز پیش هیچ کس به آن جا نرفته و با ذکر ویژگی ها متوجه شدیم که او از شهدای همان تیپ بوده است.

[صفحه ۵۱]

نماز در مجروحیت

قاسم زیدکاشانی

در مرحله ی چهارم عملیات نصر، بنده مجروح شدم و قدرت هیچ گونه حرکتی را نداشتم. از طرفی به علت کوهستانی بودن منطقه و زیر آتش گسترده دشمن بودن و فاصله ی نزدیک ما با عراقی ها از ساعت حدود ۳۰ / ۱۰ دقیقه صبح تا نزدیکی های غروب در منطقه بودم و نمی توانستم به عقب برگردم. با بدن خسته و مجروح تیمم کردم و نماز ظهر و عصر را خواندم. آن نماز با آن وضعیت برایم بسیار معنوی و خاطره انگیز بود و هرگز آن را فراموش نمی کنم.

[صفحه ۵۲]

سفارش های آخر

اسماعیل غفوری

روزی ترکش خمپاره ی ۶۰ به سر جوانی برخورد کرد. من سریعاً بالای سر او حاضر شدم و سر او را به روی دستم گرفتم. او در حال جان دادن گفت: «یا صاحب الزمان» و نیز در ادامه گفت: «من نمازم را خوانده ام. به جوانان بگویید نماز یادشان نرود و نماز را سبک نشمارند.»

[صفحه ۵۳]

نماز خون

اسلام نجاری

در مرحله ی دوم عملیات والفجر چهار یکی از رزمندگان که در گروهان خطشکن بود، موقع نماز صبح - وقتی که اوج درگیری بود - شروع به خواندن نماز به صورت نشسته کرد. هنگامی که جهت رکوع خم شد تیری به سر او اصابت کرد و به شهادت رسید.

خلوتگاه راز

داود اصغری آزاد

انجام عملیات محرم قطعی شده بود. برادران سر از پا نمی شناختند و با روحیه بسیار بالا مشغول آماده کردن خود بودند. رزمنده ای در بین ما بود که با همه فرق داشت. او واقعاً عاشق بود. از آن جایی که عملیات هم در ماه محرم بود او دائم در حال نماز و نیز عزاداری و گریه بر اهل بیت بود. یک شب دعای توسل پنج نفری خواندیم. این دعا واقعاً دلچسب بود و باعث تقویت روحیه ی ما شد. بعد از اتمام دعا این برادر به ما گفت: «شما یک چرت بزنید من بیدار هستم.» ما خوابیدیم ولی او مشغول نماز شب و عبادت شد. سرانجام این برادر عاشق در همان عملیات به فیض شهادت نائل آمد.

طیف نور

علی طالبی

قبل از مرحله ی سوم عملیات کربلای پنج، بنده به عنوان مسؤول تسلیحات گردان کمیل بن زیاد بودم. روزی جلوی چادر تدارکات نشسته بودم. یکی از رزمندگان گردان در فاصله ی چند متری مشغول نماز بود. چنان حال خوشی داشت که طیفی از نور در صورت او مشاهده کردم.

نماز مجوز از امام زمان

شهید علی اصغر تولیت

دو تن از رزمندگان شهید به نام های عبدالحسین پیشگر و حسین علی اکبری بودند که این دو با هم وارد آموزش شدند. دو نفر آن ها از یک محل و به قول معروف بچه محل بودند.

شهید اکبری خیلی شوخ طبع بود. این شهید آن قدر شوخ طبع بود که فکر می کردی به زور نماز می خواند، اما خودم یک شب شاهد بودم که آن چنان زار می زد و گریه می کرد که گویی عزیزترین دوستانش را از دست داده است.

شهید پیشگو هم که دارای روحیات معنوی خوبی بود از شهید اکبری مسن تر بود، ولی هر دو، عشق عجیبی به انقلاب و دفاع مقدس داشتند.

ما به همراه آن دو رزمنده حدود ۸۰ نفر بودیم که در پادگانی در تهران استقرار داشتیم و نوبتی، هر از چند گاهی به جبهه می رفتیم. تازه از جبهه برگشته بودند که مشخص شد عملیات آزادسازی خرمشهر

[صفحه ۵۷]

قرار است انجام شود. با اصرار فراوان از من خواستند که دوباره بروند جبهه. ولی من قبول نکردم و مجوز حضور در جبهه را به آن ها ندادم و گفتم: «حتماً باید همین جا بمانید که به شما نیاز داریم.»

آن ها که دیده بودند نمی توانند از من اجازه بگیرند بعد از ظهر رفته بودند جمکران. آن جا از آقا امام زمان (عج الله تعالی فرجه) خواسته بودند که آن ها را به منطقه راه دهد. نمازی خوانده و اشکی ریخته بودند و همان شب مجوز را از آقا امام زمان گرفته بودند. فردا من کمی کار داشتم و دیر رفتم سر آموزش. آن ها از غیبت من نهایت استفاده را کرده و از یکی دیگر از برادران اجازه گرفته بودند. من که دیرتر آمدم پادگان متوجه غیبت آن ها شدم و وقتی از علت غیبت آن ها پرسیدم گفتند: «رفته اند جبهه.»

آری! رفتند و دیگر برنگشتند. در عملیات آزادسازی خرمشهر به شهادت رسیدند و ثابت کردند که با عشق به خوبی ها و تضرع به درگاه دوست می توان وارد حریم یار شد و در کنار صالحان و شهداء قرار گرفت.

[صفحه ۵۸]

کار ما مثل نماز است

سید مرتضی میریان

در یک عملیات در موقعیتی که خواستیم از خاکریز خود جدا شویم و به سمت دشمن یورش ببریم، فرماندهی ما که بعداً شهید شد گفت: «هر کس وضو ندارد همین جا با این خاک ها تیمم کند؛ چون کار ما مثل نماز است و با وضو بودن مهم است.»

این مطلب که در سال ۱۳۵۹ برای من اتفاق افتاد تا آخر جنگ درسی بود فراموش ناشدنی و همیشه اطرافیانم را به دائم الوضو بودن ترغیب می کردم.

[صفحه ۵۹]

عشق به عبادت

جهاندار مالامیری

آن چه من می خواهم بگویم شاید خاطره نباشد و در واقع وصف حال و شور و علاقه ی رزمندگان جهت آماده شدن برای نمازهای جماعت در صحنه های نبرد است.

از پادگان دوکوهه در خاطر دارم که نسبت بین دستشویی ها و تعداد رزمندگان واقعاً نامتناسب بود. در هر یک از اوقات نماز دیده می شد که دلاوران عرصه های نبرد با چه حالی، دقایقی و حتی ساعتی قبل از اذان خود را برای نماز آماده می کردند.

همان طور که ذکر شد تعداد دستشویی ها کم بود و می بایستی در صف های طولانی انتظار می کشیدی، تا بتوانی وضو بگیری و آماده ی نماز شوی.

اگر نبود عشق به نماز و اگر رزمنده ها به اهمیت و ثواب نماز جماعت پی نبرده بودند، هیچ گاه این صف های طویل تشکیل نمی شد. همین انتظار زیاد، خود می توانست مانعی باشد جهت عدم حضور در نماز اول وقت. اما از آن جایی که حلاوت نماز و سخن گفتن با خالق در

[صفحه ۶۰]

جان تک تک رزمنده ها جای گرفته بود، هر روز شاهد نمازهای بسیار با شکوه و چهره های نورانی و لطف و صفای بسیجیان و علاقه ی آن ها به راز و نیاز و در عین حال شکوه و هیبت این عاشقان بودیم.

[صفحه ۶۱]

خواست و قضای الهی

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم نیکخو
چند وقتی بود که در منطقه ی مریوان بودم. یکی از مقرهای نیروهای ما مدرسه ای بود که در آن جا استقرار داشتیم. من در آن ایام امام جماعت آن مقر بودم.
یک روز تازه برای ما نیرو آمده بود. آن ها با تعاریفی که شنیده بودند فکر می کردند به محض ورود باید درگیر شوند و وارد جنگ بشوند. ولی در هنگام ورود آن ها وضعیت عادی بود و هیچ مشکلی وجود نداشت.
آن ها خواستند از این موقعیت استفاده ی مناسب کرده باشند. بنابراین شروع کردند به تمیز کردن اسلحه ها. موقع نماز مغرب و عشا شد و یکی از برادران اذان گفت. این نیروها که می خواستند خود را برای نماز آماده کنند اسلحه های خود را به همان حالت نیمه باز رها کردند و به صف جماعت پیوستند.
نماز در یک مکان بزرگ برگزار می شد. مشغول نماز شدیم که از حیاط یکی از خانه های روبه رو یک آربی جی شلیک شد. با خواست

[صفحه ۶۲]

خدا گلوله ی آربی جی به ما اصابت نکرد. نور این انفجار همه جا را روشن کرد و بچه ها هم بلافاصله خیز رفتند. به علت این که اسلحه ها نیمه باز بود، ما اسلحه دم دست نداشتیم. به همین دلیل نماز دوم خوانده نشد و ابتدا بالای پشت بام تأمین گذاشتیم و اسلحه ها هم جمع شد. نماز دوم به حالت «نیمه آماده باش» برگزار شد و اسلحه ها در کنارمان قرار داشت.

خواست و قضای الهی

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم نیکخو
چند وقتی بود که در منطقه ی مریوان بودم. یکی از مقرهای نیروهای ما مدرسه ای بود که در آن جا استقرار داشتیم.
من در آن ایام امام جماعت آن مقر بودم.
یک روز تازه برای ما نیرو آمده بود. آن ها با تعاریفی که شنیده بودند فکر می کردند به محض ورود باید درگیر شوند و وارد جنگ بشوند. ولی در هنگام ورود آن ها وضعیت عادی بود و هیچ مشکلی وجود نداشت.
آن ها خواستند از این موقعیت استفاده ی مناسب کرده باشند. بنابراین شروع کردند به تمیز کردن اسلحه ها. موقع نماز مغرب و عشا شد و یکی از برادران اذان گفت. این نیروها که می خواستند خود را برای نماز آماده کنند اسلحه های خود را به همان حالت نیمه باز رها کردند و به صف جماعت پیوستند.
نماز در یک مکان بزرگ برگزار می شد. مشغول نماز شدیم که از حیاط یکی از خانه های روبه رو یک آریبی جی شلیک شد. با خواست

خدا گلوله ی آریبی جی به ما اصابت نکرد. نور این انفجار همه جا را روشن کرد و بچه ها هم بلافاصله خیز رفتند.
به علت این که اسلحه ها نیمه باز بود، ما اسلحه دم دست نداشتیم. به همین دلیل نماز دوم خوانده نشد و ابتدا بالای پشت بام تأمین گذاشتیم و اسلحه ها هم جمع شد. نماز دوم به حالت «نیمه آماده باش» برگزار شد و اسلحه ها در کنارمان قرار داشت.

نماز در زیر آوار

محمد حیاتی

ما در یک سنگر چهار نفره بودیم. موقعیت سنگر ما طوری بود که زیر یک تپه را کنده بودیم و آن جا را به عنوان سنگر انتخاب کرده بودیم. جنس خاک تپه ها آهکی بود و هر وقت که باران می آمد از سقف سنگر آب می چکید و داخل سنگر می ریخت. ما به کمک یک مقدار پلاستیک جوی آبی درست کرده بودیم و آب را به بیرون هدایت می کردیم.

یکی از همسنگرهای ما فردی بود مخلص و بسیار مقید به نماز. هر روز صبح او زودتر از همه بیدار می شد و ما را هم برای نماز بیدار می کرد و ما هیچ گاه نتوانستیم که او را برای نماز بیدار کنیم و او همیشه جلوتر از ما بود. بعد از نماز به سجده می رفت و با گریه هایش ما را متقلب می کرد.

یک روز در حالت خواب و بیداری بودم و رفیق ما هم در حال نماز بود. به ناگاه صدایی آمد و من فکر کردم گلوله ی دشمن است و به همین دلیل خیلی سریع از سنگر رفتم بیرون. ولی بعد از خروج دیدم تپه در

[صفحه ۶۴]

حال ریزش است و بعد از چند لحظه با صدای بلند کل سنگر فرو ریخت. چند لحظه ای صبر کردم ولی دوستم بیرون نیامد. رفتم در داخل سنگر خراب شده ولی با نهایت تعجب دیدم که او هم چنان در حال نماز خواندن است و مقدار زیادی خاک و آوار به روی او ریخته است.

او آن چنان گرم صحبت با خدا بود که حاضر نشده بود نمازش را قطع کند. او را از زیر آوار آوردم بیرون؛ ولی از تعجب مات و مبهوت شده بودم.

[صفحه ۶۵]

نماز در کمپرسی

حسین یوسفی

سال ۶۱ قبل از عملیات والفجر مقدماتی سوار بر کمپرسی های تدارکات شدیم تا به منطقه عملیات برویم. چون تعدادمان زیاد بود و کمپرسی کم، در نتیجه فقط می شد در کمپرسی ایستاد. ماشین ها حرکت کردند؛ و در حالی که افراد با تجهیزات کامل از قبیل کوله پشتی، اسلحه، کلاه آهنی، گلوله های اضافی و قمقمه و... ایستاده بودند. هر کس ذکری می گفت و بعضی شوخی می کردند که تو فردا شهید می شوی و از همدیگر طلب شفاعت می کردند. مدتی گذشت و اعلام شد وقت نماز صبح است و چون امکان توقف نبود گفتند همان طور نماز بخوانید. کسانی که وضو نداشتند با خاک روی بدنه کامیون ها تیمم کردند و در همان حالت ایستاده و در حال حرکت بدون رکوع و سجود، نماز خواندیم تا به عملیات خللی وارد نشود.

[صفحه ۶۶]

نماز با شکوه

برادر دو شهید علی بابادیابی
روزی تعدادی از شهدا را به شهر ما، سمنان آورده بودند. برادر شهید من علی دیابی در تشییع جنازه این شهدا شرکت کرده بود. در بین راه به من گفت: «من دلم می خواهد روزی شهید شوم و نماز جنازه مرا هم با همین شکوه برپا کنند و مرا تشییع کنند.»
همین طور هم شد و او با وجود فرزند سه روزه ی خود- که هرگز او را ندید- به جبهه رفت و به مقام شهادت نائل شد.
نماز او با شکوه برگزار شد و سپس او را تشییع کردیم. روحش شاد.

[صفحه ۶۷]

فرصت الهی

عزت ا... شاکری

قبل از عملیات والفجر در اهواز مستقر بودیم. نماز جماعت تمام شده بود ولی عده ی زیادی از برادران هنوز مشغول عبادت و تعقیبات بودند. فرمانده ما فردی بود به نام اخوی عرب. و در همان زمان مرحوم آیت الله طاهری امام جمعه ی فقید شهر شاهرود هم پیش ما بودند.

وقتی که به اخوی عرب خبر داده بودند که عملیات خط شکنی به عهده ی نیروهای شماس، او این خبر را به آیت الله طاهری داده بود و ناگهان دیدیم ایشان وارد نمازخانه شد و با گریه بسیار عجیبی گفت: «بچه ها خوشا به حالتان. بچه ها مژده بدهید.»

و خلاصه نمی توانست خودش را کنترل کند. اخوی عرب هم حضور داشت. بعد از مدتی که همه کنجکاو و کنجکاوتر شده بودند خبر فوق را به ما دادند. نمازخانه با کمک موتور برق روشن می شد. اخوی عرب برق ها را خاموش کرد و گفت هر کس می خواهد می تواند برود، چون در این رفتن برگشتن نیست. ولی بچه ها همه اخوی عرب

[صفحه ۶۸]

را بلند کردند و بسیار خوشحال شدند.

در آن شب ما حادثه ای شبیه کربلا را در نمازخانه ی خود داشتیم و چون بلافاصله بعد از عبادتِ بچه ها هم بود، همگی شاد و مسرور بودند از این که خداوند به آن ها توفیق داده است؛ توفیق کاری که احتمال شهادت در آن بسیار است.

[صفحه ۶۹]

پیشانی زخمی

محمد حسین پور

دوستی داشتم به نام سیدمهدی میرکریمی. طلبه ی با صفایی بود از استان خراسان، از حوزه علمیه ی مشهد. رزمنده ای بسیجی، پرشور و بسیار فعال بود که جز عشق جبهه و جهاد و شهادت چیزی در سر نداشت. او مسؤول تبلیغات

گردان الحديد بود که در عمليات خيبر مفقودالثر شد. روزی به نزد او رفتم. از آن جایی که خیلی اهل عبادت به ویژه نماز بود اثر مهر روی پیشانی او مانده بود. نمی دانم من سؤال کردم یا خودش. در دنباله ی بحث و صحبت، شروع به توضیح درباره ی لکه ی پیشانی اش کرد. او توضیح داد که پیشانی هم برای من مشکل درست کرده است (به خاطر زخم و لکه شدن). گفت: «تصمیم گرفتم بروم نزد پزشک و مسئله را با او در میان بگذارم. رفتم پیش دکتر و گفتم آقای دکتر می شود دارویی به ما بدهی که این زخم روی پیشانی ما و لکه ی آن خوب شود. دکتر به من و زخم نگاهی کرد و گفت: «برو، برو آقا جان. لطف کن کم تر پیشانی ات را به مهرها بکوب. سرت را می کوبی به مهرها. مهرها را می شکنی و بعد پیش دکتر می آیی که پیشانی ام زخم شده.» (این مطلب را با خنده برایم تعریف می کرد).

[صفحه ۷۰]

نماز با صفا

حسن رحیمی

کربلای پنج بود. بنده به عنوان راننده در منطقه حضور داشتم. خبر دادند همه ی نیروها آماده باش هستند؛ ولی در آن مقر به من گفتند که کلاه آهنی کم است و شما بروید از خرمشهر کلاه بیاورید. نیروها تجهیز شدند و عده ای سوار ماشین من شدند. در راه به مقری تاکتیکی که از استحکام خوبی برخوردار بود رسیدیم. دوباره نیروها را سوار کردم و چون نمی شد چراغ ها را روشن کرد با چراغ خاموش حرکت کردیم. در راه، ماشین با یک تانک خودی برخورد کرد و آسیب دید. دوباره آمدم مقر تاکتیکی و یکی از نیروها را که راه را بلد بود همراه بردیم، چون از ستون عقب مانده بودیم و من راه را بلد نبودم. رسیدیم به محلی که بچه ها آن جا توقف کرده بودند و آن جا بود که بلدچی گفت من دیگر راه را بلد نیستم.

خلاصه با زحمت خود را رساندیم به جزیره ی بُوارین. نیروها را پیاده کردم و راهنما هم رفت. به من گفتند تو برگرد عقب.

من دیدم نماز در حال قضا شدن است. به همین دلیل تیمم کردم و

در داخل ماشین در حال رانندگی نماز مغرب را خواندم. خمپاره در دو طرف ماشین به زمین می خورد و گاهی سرم می خورد به فرمان. جاده ناهموار و پُر دست انداز بود. در حال دنده عوض کردن می گفتم اهدنا الصراط المستقیم؛ در حال فرمان پیچاندن می گفتم صراط الذین انعمت علیهم و... نزدیک کربلا بودم و حال و هوای معنوی آن را حس می کردم. از طرفی جاده، جاده ی شهدا و یاران با وفای خمینی بود. این ها دست به دست هم داد تا نماز مغربم را که عاشقانه ترین نماز عمرم بود بخوانم. بعد از چند لحظه رسیدم به منطقه ای امن تر و آن جا نماز عشا را خواندم.

دو بار نماز صبح

نعمت الله عباسی

این خاطره مربوط می شود به خرداد ماه سال ۱۳۶۰. در آن ایام به همراه دو نفر دیگر از برادران به عنوان مسئولان دسته های یک گروهان در خدمت جنگ و انقلاب بودیم. محل استقرار ما شهرک دارخوین بود. در واقع این محل مقری بود جهت استراحت و تجهیز نیروها. به طور کلی در بین نیروها همیشه افراد شوخ طبع وجود داشتند که اتفاقاً یکی از این فرمانده ی دسته ها هم دارای همین ویژگی و روحیه بسیار خوب بود. اسم کوچکش را به خاطر ندارم؛ اما فامیل او پرهازی بود که بعدها شهید شد. در بسیاری مواقع دیده می شد که این شهید بزرگوار با دیگر رزمنده ها یک جا جمعند و مشغول صحبت هستند. اغلب صحبت هایشان با خنده نیز همراه بود. یک روز صبح تازه صدای اذان به گوش می رسید که من از خواب بیدار شدم. ابتدا رفتم سراغ بچه های رزمنده دسته ی شهید پرهازی تا آن ها را برای نماز بیدار کنم. تعدادی را صدا کردم و عده ای هم خودشان

بیدار شده بودند و یا این که با این سر و صدا از خواب بیدار شدند. از قیافه هایشان معلوم بود که سؤالی دارند و در واقع همه متعجب بودند. بلافاصله بعد از چند لحظه خودشان به حرف آمدند که ما یک بار نماز صبح خوانده ایم، که البته خودشان فهمیدند چه خبر است.

بله شهید بزرگوار پرهازی حول و حوش ساعت ۲ بامداد بچه ها را برای نماز صبح بیدار کرده بود و چون همگی خسته بودند، متوجه ساعت هم نشده بودند. دو رکعت نماز صبح خوانده و خوابیده بودند. ولی چاره ای نبود. همگی بلافاصله بیدار شدند و وضو گرفتند و مشغول نماز صبح واقعی شدند.

[صفحه ۷۴]

معجزه الهی

علی کوهساری

در سال ۱۳۶۷ هنگام عقب نشینی نیروها و جمع آوری تسلیحات از مناطق جنگی، گاهی جنگنده های عراقی از خط مرزی عبور می کردند و در بعضی مناطق بمباران هایی انجام می دادند. یک روز در سنگری بودیم که داخل آن مقدار زیادی مهمات بود. ناگهان اعلام شد جنگنده های عراقی هجوم آورده اند و ما از سنگر خارج شدیم.

صدایی به گوش می رسید که فریاد می زد حاجی را از سنگر بیاورید بیرون. اما در همین لحظه بود که جنگنده ی عراقی موشک های خود را پرتاب کرد و سنگر مورد اصابت قرار گرفت. ما سریع موضع گرفتیم که مورد اصابت ترکش ها قرار نگیریم. بعد از چند لحظه که وضعیت عادی شد به محل برگشتیم. یکی از نیروها گفت بروید داخل سنگر نیمه ویران و حاجی را بیرون بیاورید. من به همراه یکی از دوستان سینه خیز رفتیم داخل سنگر و با منظره ی عجیبی روبه رو شدیم که جز

[صفحه ۷۵]

معجزه ی الهی نبود.

حاجی در سنگری که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود مشغول خواندن قرآن و مناجات بود.

[صفحه ۷۶]

نماز آیات

مصطفی صابریان

یک شب از طرف پاسگاه شهید چمران مسجد المهدی سمنان گشت زنی می کردیم. ماه آن شب در حال خسوف قرار گرفت. از وقتی که ماه شروع به گرفتن کرد شهید بزرگوار علی اصغر قاسم پور اسلحه اش را به من داد و گفت من می خواهم نماز آیات را همین حالا بخوانم. شهید بزرگوار علی اصغر مطلبی هم همراه ما بود. من و شهید مطلبی نگهبانی می دادیم و شهید قاسم پور با گفتن این جمله که معلوم نیست که من تا ده دقیقه ی دیگر زنده باشم یا نه، شروع به خواندن نماز آیات کرد.

[صفحه ۷۷]

توسل به اهل بیت

محمد رحیم جوانمرد

به همراه ده نفر از رزمندگان مأموریت داشتیم از رودخانه ای عبور کنیم و به دشمن برسیم. خود را با طناب به هم بستیم و بر پیشانی هایمان نیز پیشانی بند یا فاطمه الزهرا (س) را محکم کردیم. هر چه سعی می کردیم پیشرفت کنیم نمی شد و موج های عظیم ما را به جای اولمان بازمی گرداند. به پیشنهاد یکی از دوستان زیارت عاشورا را با صدای بلند خواندیم.

بعد از چند ساعت تلاش که در ظاهر خیلی هم پیشرفتی نکرده بودیم. نوری به چشمانمان خورد و ناامید از این که نتوانسته ایم به آن طرف برویم، ولی وقتی به ساحل رسیدیم ساحل دشمن بود و ما به برکت آن زیارت عاشورا و توسلمان به ائمه توانستیم از رودخانه عبور کنیم.

نماز بسیجی

حجت الاسلام والمسلمین عبدالله عربی

در منطقه سردشت هر از چند گاهی به عنوان امام جماعت، نماز می خواندم. در چند مورد شهید حسین صفا، با توجه به وضعیت جنگی منطقه به من می گفت نماز بسیجی بخوان. من هم با این جمله او می فهمیدم که وقت آن است که نماز را به سریع ترین حالت ممکن بخوانم.

البته نه این که بسیجی ها نمازشان را سریع می خواندند، نه بلکه منظور این است که در بعضی از جاها لازم بود که بسیجی ها در ضمن داشتن سرعت کارها را با کیفیت انجام دهند، این جا هم باید در ضمن داشتن سرعت، نماز باصفایی می خواندیم.

جا ماندن از قافله ی شهدا

سید محمد حسینی

سال ۱۳۶۵ ما در منطقه حاج عمران، حوالی پیرانشهر بودیم. روزی به همراه چند نفر از رزمندگان رفتیم به شهر نقده و در این مرخصی کوتاه کمی با هم شوخی های زبانی نه چندان مناسب کردیم. کمی که گذشت برگشتیم پادگان. در بین رفقای ما، برادرانی بودند که خیلی اهل دل بودند و با عبادات خالصانه خود بعضاً در شرف شهادت قرار گرفته بودند. آنان مقدمه ی شهادت را که ترک گناه و انجام واجبات است، به خوبی مراعات می کردند. خود را در حضور یار می دیدند و کوچک ترین کاری برخلاف خواسته ی خداوند انجام نمی دادند. نمازهای عارفانه را قامت می بستند و نماز آن ها باعث می شد از کوچک ترین گناه هم بیمه شوند.

خلاصه، شب آن روز که ما رفته بودیم مرخصی، من در خواب دیدم که قطاری به طرف ما می آید. وقتی که از دوستان سؤال کردم قطار چیست؟ گفتند آمده تا شهدا را ببرد. با توجه به وضعیت خاص منطقه و این که اصلاً منطقه ی ما طوری بود که جایی برای حمله ی دشمن نداشت من

[صفحه ۸۰]

تعجب کردم که چه طور این رزمندگان شهید شده اند. آن قدر قطار، شهید در خود جا داد که حتی در سالن های آن هم دیگر جایی نبود. من هم سوار شدم ولی مأمور قطار آمد و با عصبانیت مرا پیاده کرد و قطار راه افتاد. دنبال قطار دویدم و سوار شدم.

به اولین شهیدی که در راهروی قطار بود رسیدم. خود را بر روی او انداختم و گفتم: «چرا مرا نمی برید؟» او جواب داد: «مگر رفتار و گفتار دیروزت در نقده یادت رفته که چه گفتی و چه کردی؟» و دقیقاً از حرف های شوخی روز قبل ما مطلع بود.

شهید پیشانی مرا بوسید و گفت: «بخشید ولی پیاده شو برو.»

فردا شب همان صحنه ی خواب دیشب به وجود آمد. نیروهای دشمن با عملیات هلی برد به منطقه و مقر ما در مهران حمله کردند و تعداد زیادی از دوستان شهید شدند.

اگر نمازهای ما هم طوری بود که نمی گذاشت مرتکب گناهی بشویم، ما هم سوار قطار شهدا می شدیم و نزد پروردگار خود می رفتیم.

[صفحه ۸۱]

مکان غصبی

ناصر گرزین

بعد از عملیات بدر در هورالعظیم، خط پدافندی داشتیم. مسئول محور برادر شهید قاسم علی صادقی بود. یک روز به همراه ایشان برای سرکشی به آبراهه ها و کمین ها به منطقه رفتیم تا خط را بررسی کنیم. تا ظهر کارمان طول

کشید و در نزدیکی پاسگاه ترابه در یکی از مقرهای پشتیبانی روی آکاسیف های (شناورهای روی آب) آن جا با هم نماز ظهر خواندیم.

پس از نماز یکی از برادران به شوخی گفته بود چون در خاک عراق هستیم، این مکانی که در آن نماز می خوانیم غصبی است و نمی شود نماز خواند و نمازهایمان اشکال دارد.

شهید صادقی که این حرف را شنید، به شدت ناراحت شد و موضوع را خیلی جدی تلقی کرد. ایشان اظهار داشت یعنی این همه نمازهایی که این جا خوانده ایم اشکال دارد و باطل است. یعنی شما می گوئید این نمازها را قضا کنم و دوباره بخوانم.

ایشان خواستند بفهمانند که این وسوسه ها را به دل راه ندهید. وقتی

[صفحه ۸۲]

در حال مبارزه با کفر و یک مهاجم به کشور اسلامی هستید و می خواهید او را بیرون کنید، نماز در خاک او هیچ اشکالی ندارد.

[صفحه ۸۳]

خواب شیرین در سجده

سید اسماعیل موسوی

روزی مشغول صحبت با یکی از دوستانم بودم. بحث کشیده شد به نماز. به رفیقم گفتم: «راستی تو چرا نمی آیی تا شب ها برویم نماز شب بخوانیم.» با کمی مکث و درنگ پاسخ داد: «حقیقتش این است که من نماز شب بلد نیستم.» به او گفتم: «خوب این که نمی تواند عاملی شود تا نماز شب نخوانی. از امشب می رویم با هم برای نماز. ان شاء الله امشب یاد می گیری.»

ساعت دو- سه بود که صدایش کردم: «رفیق پاشو وقت نماز است.» با کلی علاقه بلند شد. سریع وضو گرفتیم و یک جای خلوت گیر آوردیم. به او گفتم من هر کاری می کنم تو هم با چند لحظه تأمل، دیرتر از من انجام بده. ذکرهای نماز را هم بلندتر می گویم، تو هم تکرار کنی. گفت چشم آقا سید و نماز را شروع کردیم. این رفیق ما با دقت درس را فرا گرفت و نماز با حالی خواندیم. بعد از نماز من رفتم سجده، ولی این بار به آرامی ذکر می گفتم. حالا این که چند دقیقه طول کشید نمی دانم؛ ولی خوابم برده بود. این رفیق ما هر

[صفحه ۸۴]

چی صبر کرده بود دیده بود نه! این آقا سید خیلی عاشق سجده است و ول کن نیست. ولی بعد از چند لحظه او متوجه شده بود که این عارف دلباخته در خواب فرو رفته است! بعد از مدتی صدایم زد و گفت: «پاشو، برو سر جاییت بخواب.»

[صفحه ۸۵]

حمله ی حشرات

علی رضا مصطفوی

یک گروهان تلفیقی از رزمندگان را در کیلومتر ۲۵ جاده ی منتهی به آبادان در یک منطقه ممنوع الورد آماده سازی و تجهیز می کردند. این افراد در یک رقابت تنگاتنگ انتخاب شده بودند. چون وضعیت منطقه و عملیات آتی کمی بحرانی بود، از هر کدام از بچه ها یک قطعه عکس حمله هم گرفته بودند. یکی از خصوصیات این منطقه ی محروم پشه های بسیار درشت در تمام طول شبانه روز بود. بدن بعضی از رزمندگان نسبت به این پشه ها حساسیت داشت. آن ها به شوخی می گفتند پشه ها از روی پوتین همه نیش می زنند. تعداد کمی پشه بند مهیا شده بود؛ ولی جوابگوی همه نبود و از طرفی نمی شد همیشه در پشه بند بود. ما مجبور بودیم دائم یک چیزی دود کنیم تا پشه ها کمی دور شوند. این کار را موقع نماز هم انجام می دادیم اما پشه ها باز هم حمله ور می شدند.

چون عشق و علاقه ی وافر و اخلاص بسیار وجود داشت، برادرانی

[صفحه ۸۶]

بودند که همه ی مستحبات نماز را هم انجام می دادند. ولی پشه ها نمی توانستند خیلی مانع کار آن ها شوند. گویی این جانوران مأمور بودند که رزمندگان را این طور مواقع و در هنگام عبادت امتحان کنند. یکی از دوستان بود که همیشه با پوتین و دستکش و ماسک زنبورداران بود. اما موقع نماز نمی توانست از آن ها استفاده کند و بنابراین نمازش را بدون تجهیزات اقامه می کرد. این پشه ها طوری خواب را از چشم بچه ها ربوده بودند که آن قدری که به خواب احساس نیاز می شد به خوراک نمی شد. ولی همین رزمندگان نماز شب می خواندند و در زیر پتو با آن گرمای زیاد دعای عهد و فرج می خواندند. این نوع عبادت ها نبود، جز با وجود اخلاص بسیار.

[صفحه ۸۷]

باور کنید من نماز شب نمی خوانم

علیرضا بهرامی نسب

هر کس به نوعی نماز شب خواندن خود را کتمان می کرد. شوخی ها و مزاح های جالبی بر سر این موضوع انجام می گرفت. مثلاً به پای بعضی از بچه ها هنگامی که خواب بودند قوطی کنسرو و کمپوت می بستند که به محض بلند شدن در نیمه های شب سر و صدا کند و همه را از خواب بیدار کند تا نماز شب بخوانند. یا چند بار دو سه نفر از بچه ها را با طناب به هم می بستند تا وقتی که یکی از آن ها بلند می شد دیگران را هم بیدار کند و بقیه متوجه می شدند که چه کسی برای نماز شب زودتر بیدار می شود. ولی همان فرد از همه بیشتر این موضوع را کتمان می کرد. با وجود این همه پنهان کاری ها، نیمه های شب هیچ کس در چادر نبود و هر کس جای خلوتی را گیر آورده و مشغول عبادت شبانگاهی خودش بود.

نماز قبل از وقت

حجت الاسلام والمسلمین محمدمهدی ابوالقاسمی

یکی از بسیجیان برای بار اول بعد از آموزش به منطقه جبهه جنوب آمده بود. در اولین صبح حضور خود برای اقامه ی نماز صبح بیدار می شود و وقتی به نمازخانه می رود، می بیند بسیاری از رزمندگان در حال نماز خواندن هستند. او هم نمازش را می خواند. ولی بعد از نماز می بیند که عجب نماز صبح طولانی ای خوانده می شود. بعد از تعجب بسیار، از یکی از رزمندگان موضوع را جویا می شود که متوجه می شود هنوز اذان نگفته اند و او زودتر از وقت نماز خوانده و دیگران هم مشغول خواندن نماز شب هستند.

عبادت در کوه

ابوالفضل عباسی

یکی از رزمندگان شوخ طبع می گفت رفتم جبهه. از آن جا که با حال و هوای جبهه آشنا نبودم خیلی چیزها برایم عجیب بود. روز اول دقایقی مانده به اذان مغرب رفتم داخل نمازخانه. دیدم از همان قبل از اذان، نمازخانه شلوغ است. نماز که خواندم دیدم ای بابا هنوز هم بعد از دقایقی که گذشته و نماز تمام شده عده زیادی مانده اند. بسیاری از افراد حاضر هم در سجده بودند. من هم گفتم بروم سجده و به هر حال کارها و عباداتی را که انجام می دهند، یاد بگیرم. متوجه شدم که یک نفر دارد مرا صدا می زند. گفت: «اخوی همه رفته اند و کسی نمانده. پاشو پاشو.» بله من در سجده خوابم برده بود.

نماز میت

مهندس سید عبدالله مرتضوی

روحانی گردان برایم تعریف کرده که:

«روزی داشتیم در جبهه در یکی از جاده ها می رفتیم. به دو جسد برخورد کردیم. رفتیم جلوتر و بعد از بررسی و دقت فهمیدیم که عراقی هستند؛ ولی خوب لباس نظامی به تن نداشتند و احتمالاً از آن دسته افرادی بودند که به زور سرنیزه به اجبار به جبهه فرستاده شده بودند.

ما، علت اصلی خودداری کردن آن ها برای جنگ با نیروهای ایرانی را حدس زده بودیم و آن هم شیعه بودن آن ها بود. به همین دلیل به اطرافیانم گفتم آن ها را غسل دهیم و بعد به خاک بسپاریم.

همین کار را کردیم بعد از غسل و اقامه نماز بر جسد های آن ها، در همان مکان به خاک سپردیمشان.»

[صفحه ۹۱]

التماس به آقا امام زمان

جانباز محمدرضا یوسفیان

این خاطره درباره ی شهید محمدمهدی خرقانی پاسدار گمنامی است که مسؤولیت گروه فرهنگی اردوی هجرت در شهرستان کامیاران کردستان را عهده داشت. او زحمات زیادی را متحمل می شد تا دانش آموزان زیادی را از سراسر کشور، به منظور ایجاد وحدت بین تشیع و تسنن و خنثی کردن تبلیغات دشمن در این شهرستان جمع کند.

شب تولد امام زمان (عج الله)، در سال ۱۳۶۱، بعد از نماز مغرب و عشا، در حالی که تعدادی از دانش آموزان اردوی هجرت در شهرک نظامی و محل خوابگاه خود جشن با شکوهی برگزار کرده بودند، یکی از دانش آموزان متوجه غیبت این شهید گرامی می شود. خیلی پرس و جو می کند و جهت یافتن وی به سمت تعدادی از خانه های بدون سکنه می رود. در تاریکی شب صدای گریه ای او را به خود جلب می کند. به طرف صدا می رود، گویا از پشت بام یکی از همین خانه ها می آمده. می گفت آهسته از راه پله خانه به پشت بام رفتم بدون آن که

[صفحه ۹۲]

شهید خرقانی متوجه من بشود.

او در حالی که در تاریکی شب بر روی زمین بام افتاده بود و سر به سجده ی عبادت داشت به شدت گریه می کرد و می گفت: «یا امام زمان کمک کن، من آدم خوبی نیستم.» و با این الفاظ خود را سرزنش می کرد. این دانش آموز می گفت من هم از صفای شهید گریه ام گرفت و نتوانستم خودم را کنترل کنم. او ناگهان متوجه من شد. خود را سریع جمع و جور کرد. ولی بعد به طرف من آمد و با حالت التماس گفت: «فلانی از این صحنه ای که دیدی کوچک ترین حرفی به کسی نزن.»

این خاطره را دانش آموز فوق در اردوی هجرت در مراسم شهادت این شهید والامقام در شهرستان شاهرود تعریف کرد و می گفت من به شهید قول داده بودم که در زمان حیات او از این ماجرا به کسی چیزی نگویم، ولی در مراسم شهادت او این خاطره را گفتم.

این شهید گران قدر در سال ۶۲ در منطقه ی کامیاران، در یک کمین، به فیض شهادت نائل آمد.

[صفحه ۹۳]

پنکه ی دستی

حجت الاسلام والمسلمین محمدمهدی ابوالقاسمی

جاده ای بود که در آن هور کشیده بودند و به آن جاده ی هورالعظیم یا جاده ی خندق می گفتند. در اطراف آن جا سنگرهایی را بنا کرده بودند و عده ای از رزمندگان در آن جا نگهبان بودند. همچنین چادری به نام چادر نماز نیز برپا شده بود و در آن جا بنده برای برگزاری نماز، امام جماعت بودم. به علت شرجی بودن و گرمای بیش از حد هوا و نبودن وسایل خنک کننده با مشکل مواجه بودیم. همچنین مشکل دیگر وجود حشرات موذی بود.

با یک طرح که در آن ایثار رزمندگان نمود کامل داشت. در هنگام نماز عده ای از رزمندگان مقواهای بزرگی را برمی داشتند و نمازگزاران را باد می زدند و حشرات را دور می کردند.

امداد غیبی

داود خدابخشیان

چند روزی بود که زمزمه هایی مبنی بر انجام عملیات به گوش می رسید. همه خداخدا می کردند که آن ها هم جزو افراد شرکت کننده در این عملیات باشند.

یک روز بعد از نماز مغرب و عشا بود که خبر دادند عملیات آغاز شده و نیروهای انتخابی اعزام شده اند. ما چون نزدیک منطقه ی عملیاتی بودیم، متوجه شدیم که آن غروب هنوز هوا به قدر کافی تاریک نیست که برای عملیات مناسب باشد.

رزمندگان چون مادری که در حال جدا کردن فرزندش از او هستند شروع به گریه و مناجات و نماز کردند و می گفتند اگر بچه ها در این روشنایی وارد عملیات شوند همگی به شهادت می رسند. چند لحظه ای نگذشت. همه متعجب آسمان را نگاه کردیم. آسمان صاف در حال تبدیل شدن به آسمان ابری بود. دو قطعه ابر بسیار انبوه و بزرگ در حال گسترش در منطقه بود. جهت حرکت شان هم به طرف

منطقه ی عملیاتی بود.

منطقه کاملاً تاریک شد و بچه ها خوشحال که طولی نمی کشد که منطقه ی جلوتر هم ابری خواهد شد. آن عملیات که عملیات والفجر مقدماتی بود با این امداد غیبی و ثمره آن- که پیروزی بر لشکر کفر بود- باعث تقویت نیروها و خوشحالی آن ها و ملت قهرمان ایران شد.

حمام سیار

محمدحسین جلالیان

بنده در زمان جنگ در راه آهن تهران کار می کردم. مدتی بود که قرار گذاشته بودیم برویم منطقه. روزی برادر سلیمانی مسؤول سپاه ابوذر به ما گفتند که در جبهه وقتی که رزمندگان احتیاج به غسل کردن و ادای نماز دارند، به علت کمبود آب و سرویس های حمام عده ای خود را به طناب می بندند و به رودخانه می اندازند و رفقای آن ها از بیرون آب سر طناب را نگه می دارند تا بتوانند غسل کنند و حتماً هم مقیدند که با بدن پاک و حتی الامکان با غسل نماز بخوانند.

همچنین گفتند که تا حالا یکی دو نفر از رزمندگان هم غرق شده اند. چون این گونه غسل کردن در رودخانه هایی مثل اروندرود کار بسیار خطرناکی بود.

طرح ایشان این بود که شما با استفاده از کانتینرها، حمام سیار بسازید. ما هم از رفتن به جبهه منصرف شدیم و از آن روز بعد از ساعت اداری مشغول ساختن حمام های سیار بودیم. یک پمپ، یک

[صفحه ۹۷]

موتورخانه و یک موتور برق را در گوشه ای از کانتینر کار می گذاشتیم و بعد کانتینرها را به ۶ قسمت مجزا تقسیم می کردیم و در هر قسمت هم یک دوش بود.

در سه ماه متوالی کار، موفق شدیم یکصد کانتینر، معادل ششصد دوش را جهت استحمام و غسل نیروها آماده کنیم. البته در ادامه ی آن طرح، ما موفق شدیم طرح حمام های ضد شیمیایی را نیز راه اندازی کنیم. خدا رحمت کند شهدایی را که به خاطر راز و نیاز با خدا آن گونه خود را به زحمت می انداختند.

[صفحه ۹۸]

شکوه از دوستان

ناصر گرزین

اواخر جنگ در خدمت یکی از تیپ های تکاور دریایی بودم. برای استقرار در یکی از گردان ها به جزیره ی لازک رفته بودیم. به دلایلی خاص بسیار ناراحت و نگران بودم و از نظر روحیه در وضع خوبی قرار نداشتیم. یک شب در خواب، شهید طوسی جانشین لشکر ۲۵ کربلا را دیدم. بلافاصله از او پرسیدم محمدحسن کجاست؟ من اسم او و برادر زنده یادش محمدحسین را اشتباه گرفته بودم. او در جواب گفت من خودم محمدحسن هستم. کمی که دقت کردم دیدم بسیار نگران و مشوش است. علت این نگرانی زیاد را از او پرسیدم؛ چرا که این شهید بزرگوار در سخت ترین و بدترین شرایط خنده بر لب داشت و انسانی بسیار صبور و مقاوم بود. در جواب من با اندوه بسیار زیادی گفت: «چرا بر و بچه ها (منظورش بچه های لشکر و دوستان ما بود) نماز جماعت نمی خوانند و نمازهایشان را فرادا می خوانند؟»

[صفحه ۹۹]

چراغ بد قلق

علی اکبر اشرفی

یک شب مشغول اقامه نماز مغرب و عشا بودیم. محل، تقریباً به طور کامل تاریک بود و به جز یک چراغ زنبوری چیز دیگری برای روشنایی نداشتیم. در حین نماز صدای هواپیماهایی به گوش می رسید و از آن جایی که احتمال بسیار زیاد می رفت هواپیماهای دشمن باشند و نماز هم در مکان باز و آزاد اقامه می شد، امکان رؤیت نور آن چراغ بود، و چون در منطقه جنگی وجود کم ترین روشنایی باعث لو رفتن مکان نیروها می شد باید هر چه زودتر آن چراغ خاموش می شد. یکی از رزمنده ها نماز خود را شکست و خود را پرت کرد به طرف چراغ تا آن را خاموش کند ولی موفق نشد. وقتی خاموش کردن چراغ به طول کشید یکی دیگر از رزمنده ها خیلی سریع به طرف چراغ خیز برداشت، ولی باز هم چراغ خاموش نشد. ظاهراً این چراغ قلق و لم خاصی داشت که نفر سوم هم مجبور شد نماز خود را رها کند. آن شب سه نفر نماز خود را رها کردند و بالاخره نفر سوم موفق شد

[صفحه ۱۰۰]

چراغ را خاموش کند تا محل نیروهای خودی فاش نشود و با بمباران هواپیماها به کسی آسیب نرسد.

[صفحه ۱۰۱]

نماز در حال دویدن

حسین یوسفی

شب عملیات بدر بود که با قایق به طرف منطقه ی مورد نظر خود به راه افتادیم. بعد از رسیدن به خشکی که با مشقت زیاد و عبور از موانع خورشیدی و سیم خاردارهای حلقوی انجام گرفت، دستور حرکت صادر شد. خط اول را نیروهای خطشکن از وجود نیروهای دشمن پاک کرده بودند و گوشه و کنار جاده جنازه های آن ها دیده می شد. منطقه فوق العاده باتلاقی بود و گاهی تا مچ پا در گل و لای فرو می رفتیم. ما که تجهیزات کامل همراه داشتیم و در حال دویدن هم بودیم، فهمیدیم که وقت نماز صبح شده است. اعلام شد امکان توقف و اقامه نماز نیست و باید در همین حالت نماز بخوانید. ما در حال دویدن و در وضعیتی که گلوله های خمپاره در اطرافمان به زمین می خورد و نیز عده ای هم مجروح می شدند، نماز صبح را در حال دویدن اقامه کردیم.

[صفحه ۱۰۲]

ملاقات در سجده

محمد دانش راد

یک روز در منطقه ی شیخ سلّه مشغول اقامه ی نماز مغرب و عشا بودیم. ما در صف آخر نماز قرار داشتیم و اتفاقاً رکعت آخر نماز هم بود و شهید اسکویی نیز در کنار من ایستاده بود. به رکوع رفتیم ولی به قول معروف خشکمان زد. بله عقرب سیاهی (که نیش کشنده ای دارد) بین من و شهید اسکویی در حال قدم زدن بود. با ترس و لرز از رکوع برخاستیم و به سجده رفتیم. در سجده اتفاق بسیار جالبی

افتاد. من در سمت چپ بودم و شهید اسکویی در سمت راست. وقتی رفتیم سجده من به طور متمایل گوشه سمت چپ پیشانی خود را بر مهر گذاشتم و با چشم راست متوجه عقرب بودم که کجا می رود. اتفاقاً شهید اسکویی هم که در سمت راست من بود به طور کج پیشانی سمت راست خود را بر روی مهر گذاشته بود و با چشم چپ خود متوجه اوضاع بود که عقرب کجا می رود. در یک لحظه نگاه های ما در سجده به هم افتاد که هر دو فقط با

[صفحه ۱۰۳]

گوشه پیشانی سجده کرده بودیم و هوای عقرب را داشتیم. لبخندی بر لبمان نشست، چون اولین بار بود که از خوف عقرب در سجده همدیگر را ملاقات می کردیم. بعد از سجود بلافاصله سلام نماز را دادیم و یک کاسه بر روی عقرب گذاشتیم و لبه ی پتو را برگردانیم تا عقرب درون کاسه بیفتد و بعد هم با یک ابتکار کاری کردیم که عقرب به خودش نیش زد و مُرد.

[صفحه ۱۰۴]

کار عارفانه

کاظم مقدس

در منطقه ی عمومی مهران در مکانی مستقر بودیم که در نزدیکی ما خانه های خالی و قدیمی وجود داشت. به علت گرمای هوا، در بیرون ساختمان ها و چادرهایمان می خوابیدیم و گاهی هم بر روی پشت بام شب را به صبح می رساندیم. شب ها شهید احمد رضایی با مشقت بسیار، مسافت زیادی را طی می کرد تا به وضوخانه برسد و بعد از وضو می رفت و در آن ساختمان های متروکه مشغول نماز می شد. چون محل خلوتی بود، بدون جلب توجه به هیچ مسئله ای و هیچ فردی مخلصانه عبادت می کرد.

یک شب رفتیم رزم شبانه و از اواسط شب تا حدود ساعت سه صبح مشغول راهپیمایی و تمرین بودیم. ولی بعد از بازگشت هم این شهید گرامی نماز شب را ترک نکرد و نه تنها نماز شب خواند، بلکه بین الطلوعین را نیز بیدار بود و بعد از این همه سختی بعد از طلوع آفتاب ساعت شش و پانزده دقیقه خوابید.

علاوه بر ایشان فرد با صفای دیگری نیز در بین ما بود که با این شهید

[صفحه ۱۰۵]

بسیار مأنوس بود. او شهید محمد تهرانی بود که از افراد بشاش و بذله گوی گروه ما بود. شهید تهرانی به بعضی از برادرانی که در پشت لباس بسیجی آن ها نوشته شده بود: به روی سینه و پشت بسیجی نوشته: یا زیارت، یا شهادت. می گفت به روی سینه و پشت بسیجی نوشته آهای عمو تو خیلی گیجی. به این مفهوم که تو آن قدر عاشق شده ای که هیچ کارت از روی عقل نیست، بلکه از روی عرفان توست. مثلاً عبور از کارون که عقل می گفت نرو، ولی عشق و عرفان می گفت برو.

[صفحه ۱۰۶]

توکل بر خدا

علی اکبر اشرفی

یک برادر وظیفه داشتم که خیلی به نماز مقید نبود و مخصوصاً مواقعی که وضعیت قرمز و خطرناک می شد، به طور کامل از نماز خواندن خودداری می کرد. احتمالاً عامل اصلی آن ترس بود و می خواست بیشتر با بقیه نیروها باشد. یک شب در یک کانال بودیم تا این که آتش بسیار سنگینی از طرف دشمن ریخته شد. تا نزدیکی های صبح مشغول نبرد بودیم و در گرماگرم جنگ صدای اذان پخش شد.

کانال ما به حسینییه و نمازخانه بسیار نزدیک بود. من به همراه چند نفر دیگر تأکید کردیم که باید برویم و در نمازخانه نماز بخوانیم. نوبتی کانال را ترک می کردیم و نماز می خواندیم. تا سرانجام اغلب نیروهایی که آن جا بودند نماز را در نمازخانه خواندند. آن سرباز آن شب با ما بود و وقتی دید که این نیروها چه طور تا صبح مبارزه

کرده اند و هنگام اذان به نمازخانه می روند گفت: «من واقعاً تعجب می کنم که با این همه ترکش و خمپاره حتی یک نفر از شما بابت نماز خواندنتان آسیب

[صفحه ۱۰۷]

ندیدید.» و با مشاهده ی این صحنه ها و درک این مطلب که نماز خواندن با توکل بر خدا هیچ خطری ندارد، کم کم به جمع نمازگزاران پیوست و از انسان های مقید نسبت به نماز شد.

[صفحه ۱۰۸]

وضوی بی سر

منصور فضلی

صبح یکی از روزهای بعد از عملیات فتح المبین برای نماز از سنگر بیرون آمدیم. رفتیم تا از تانکری که چند متری سنگر ما بود وضو بگیریم تا نماز بخوانیم.

به سرعت شروع به وضو گرفتن کردیم. وضعیت خطرناک بود و ما زیر بمباران شدید و گلوله باران خمپاره ها و توپ ها بودیم.

در یک لحظه با صدای شنیدن سوت و انفجار توپ و تانک، همگی در حالی که دست هایمان را بالا زده بودیم و در حال وضو گرفتن بودیم، به روی زمین خیز برداشتیم. وقتی بلند شدیم با این که سر و صورتمان گلی شده بود و خاک آلود، ولی ما قصد کردیم دوباره وضو بگیریم.

وقتی چند لحظه ای کوتاه گذشت و گرد و غبار فرو نشست و خطر رفع شد دیدیم یکی از دوستان وضوی خون گرفته است. او در حالی که سر در بدن نداشت و بدنش به شدت در حال تکان خوردن بود آستین هایش بالا و خیس بود. او آخرین تکان هایش را خورد. همه

[صفحه ۱۰۹]

منقلب شدند و با ذکر «یا حسین» پیکر بی جان‌ش را در حالی که سر در بدن نداشت به عقب بردند و بقیه وضو گرفتیم تا وضو و نمازمان بدون «او» باشد.

[صفحه ۱۱۰]

الهی العفو

مصطفی صابریان

یک شب در جبهه یک صحنه ی بسیار روحانی دیدم. نیمه های شب بود که برای رفتن به دستشویی از خواب بیدار شدم. شنیدم که صدای ناله ای می آید. فکر کردم مجروحی باشد. دنبال صدا رفتم و دیدم نوجوانی ضعیف الجثه که حدود سیزده چهارده سال بیشتر نداشت، صورتش را روی خاک گذاشته و با سوز دل صدا می زد «الهی العفو» و همزمان گاهی در حال زمزمه ی زیارت عاشورا هم بود.

آن شب چیزی به او نگفتم. ولی فردا که او را دیدم از او پرسیدم: «چند ساله هستی؟» گفت: «چهارده ساله.» از او پرسیدم: «دیشب چه زیارتی می خواندی؟»

او با همان حالت تقریباً بچه گانه اش گفت که شب ها نماز شب می خوانم. سرانجام این نوجوان با صفا در عملیات محرم به شهادت رسید.

[صفحه ۱۱۱]

جنگ روانی

جانباز قطع نخاع محمد یحیایی

یکی از شیوه های جنگ روانی بر ضد نیروهای دشمن - که در نزدیک ما بودند - پخش صدای اذان و قرآن و مناجات از طریق بلندگوهای با بُرد زیاد بود. ما بلندگوها را به سمت دشمن قرار می دادیم که از این طریق معمولاً چند هدف دنبال می شد. یکی این که سر و صدای زیاد ایجاد می کرد و باعث آشفته شدن دشمن می شد و دوم این

که از طریق پخش این نوع صداها باعث شک و دودلی تعدادی از نیروهای مقابل که دارای زمینه هدایت بودند می شدیم.

از طرفی ما خودمان هم مجبور بودیم کمی جنبه ی احتیاط را رعایت کنیم، چون در مواقع نماز و اذان که می شد آتش خمپاره های دشمن شروع می شد. با این حملات در این زمان های خاص که برای دشمن شناسایی شده بود از سوی برخی برادران با اعتراض روبه رو شدیم که چرا صدای اذان برای دشمن پخش شود که آن ها هم متوجه تجمع ما شوند؟

یک روز اتفاق جالبی افتاد. تعدادی اسیر گرفته بودیم و در

[صفحه ۱۱۲]

صحبت های آن ها به نکته ی جالبی برخورد کردیم. آن ها می گفتند که فرماندهان ما می گویند ایرانی ها مسلمان نیستند. هیچ شکی نکنید. آن ها را بکشید که جنگ با کفار است. ولی از روزی که شما این کار را آغاز کرده اید همه ی تبلیغات آن ها را خنثی کرده اید و باعث فرار عده ای از نیروها و نیز اسارت آزادانه ی برخی دیگر شده اید.

[صفحه ۱۱۳]

وقت شام

عباس اشرفی

در عملیات والفجر ۳ در مهران بودیم. ۳۶ ساعت زیر آتش سنگین دشمن، نیروها مقاومت بسیار خوبی کرده بودند و سرانجام دشمن را وادار به عقب نشینی کردند. وارد عملیات شده بودیم که به خودم آمدم که نماز صبح را نخوانده ام و فکر کردم وقت اذان صبح گذشته است. آب نبود، دست های من هم خونی بود؛ چون یکی از برادران آرپی جی زن را پانسمان کرده بودم. در همان حالت تیمم کردم و گفتم اگر آب پیدا کردم بعداً دوباره نماز می خوانم.

بعد از خواندن نماز دیدم یک توپوتا کنار سنگرم ایستاد و صدا زد برادران هر کس شام نخورده بیاید شام بگیرد. اتفاقاً شام هم مرغ بود. من خودم زدم زیر خنده. گفتم عجب امشب به من سخت گذشته که احساس کردم صبح شده و نماز صبح را خوانده بودم. وقتی ساعت را پرسیدم گفتند: «ساعت ۵ / ۱ بامداد است.»

[صفحه ۱۱۴]

نماز بی نظیر

حسن محمدیان

ماه رمضان سال ۱۳۶۵ بود. گردان ما را که همگی بسیجی بودیم از منطقه ی اهواز جهت انجام مأموریتی به نزدیکی شهر مهران انتقال داده بودند. در آن جا فرمانده ی گردان بعد از توجیه نیروها فرمان حرکت به سمت نیروهای دشمن را صادر کرد. ساعت ۱۰ شب بود که از کمین های آن ها عبور کردیم. همه منتظر فرمان حمله بودیم که ناگهان اطلاع دادند مسیر را اشتباه آمده ایم و باید برگردیم. در برگشت، ناگهان منورها روشن شد. در یک دشت باز همه بر روی زمین دراز کشیدند، ولی عراقی ها متوجه شدند و تیربارها شروع به کار کردند و باران گلوله از هر سو باریدن گرفت.

فرمانده گردان، نیروها را به پشت خاکریز هدایت کرد و وقتی همگی جمع شدیم رو به فرمانده دسته ما کرد و گفت بچه ها را حاضر کن و به خط بزن. هر کس هم حاضر نیست، نیرویی را جایگزین او کن. دسته ی ما به سمت تیربارها و ضدهوایی ها هجوم بردند. ساعتی بعد در خاکریز عراقی ها بودیم و تعداد زیادی هم شهید شده بودند. تلفات

[صفحه ۱۱۵]

دشمن هم زیاد بود. بعد از حدود یک ساعت پاتک سنگین عراق شروع شد و در یک جنگ نابرابر تعداد کمی از بسیجی ها- که تعدادشان به صد نفر هم نمی رسید- در برابر لشگری مجهز، مردانه ایستادند. پیکر مطهر عزیزان یکی پس از دیگری به زمین می افتاد و چه شب زیبایی بود. چندین گلوله هم به بدن من اصابت کرد و با بدنی

مجروح و خسته بر روی زمین افتادم. خون زیادی از بدنم رفته بود. ناگهان متوجه شدم که چند سرباز بعثی بالای سرم هستند. بعد از شلیک چند گلوله به اطرافم که یکی از آن ها هم به پایم خورد، مرا سوار تویوتایی کردند و به عقب خط خودشان انتقال دادند. در آن جا دست ها و پاهایم را با سیم تلفن بستند و در کنار خاکریزی رهایم کردند و خودشان به داخل سنگر رفتند.

صدایی به گوش نمی رسید. فقط گاهی صدای غرّش توپخانه سکوت را می شکست. آن قدر تشنگی و جراحت فشار آورده بود که گاهی شهادتین را می گفتم و چنان دچار دلهره و فکرهای جورواجور شده بودم که گاه فکر می کردم تمام کوه های عالم را به دوش دارم.

ناگهان از دور صدایی به گوشم رسید. صدایی آشنا که از آن سوی خاکریزها از بلندگوی ارتش اسلام پخش می شد. الله اکبر... الله اکبر... آری صدای اذان صبح بود که رزمندگان را به اقامه ی نماز دعوت می کرد. با خود اندیشیدم خدایا قبله کدام طرف است و با این وضع چگونه باید نماز بخوانم. به ستاره ها نگاهی کردم و به سمتی که احتمال می دادم قبله باشد چرخیدم و با اشاره چشم تیممی کردم و شروع کردم به اذان و اقامه گفتن. بعد هم نماز خواندم. احساس عجیبی داشتم. احساس

[صفحه ۱۱۶]

می کردم که واقعاً دارم خدایی می شوم و قربۀ الی الله را با تمام وجود درک می کردم و تازه متوجه معنی این دو آیه شریفه شده بودم که می فرماید: «اقم الصلوة لذكری» و «الا بذكر الله تطمئن القلوب». آن چنان اطمینانی در قلبم به وجود آمده بود که با وجود اطلاع از این که دارم به سیاه چال های بعثی می روم خوشحال بودم. اکنون از آن صبح دلپذیر ۱۵ سال و اندی می گذرد؛ ولی هنوز نتوانسته ام نمازی به شیرینی آن نماز به پای دارم.

[صفحه ۱۱۷]

درک حضور در محضر خدا

حسن حسین زرگری

شب اول عملیات بدر بود. ساعت ۴۵ / ۱۲ به همراه بچه ها سوار بر قایق شدیم. از همان اول که در آبراه نینوا قرار گرفتیم خمپاره های دشمن اطراف قایق های ما می خورد. وضعیت خطرناکی بود. صبح شد. ما به علت شرایط مذکور نماز صبح را در قایق ها خواندیم و چون امکان برخورد گلوله ها به ما وجود داشت، فکر می کردیم که واقعاً این نماز، نماز آخرین است. حال و هوایی بسیار معنوی داشتیم و خدا خدا می کردیم که در حین نماز به دیدار معبود برویم. بعد از چند دقیقه که آفتاب زد ما به خشکی رسیدیم. خط مقدم دشمن را گردان دیگری از ما شکسته بود. ما راه آن ها را ادامه دادیم و وقتی رسیدیم به خشکی، دشمن را تا دجله و فرات دنبال کردیم و نماز ظهر و عصر را با لباس و بدن خون آلود و با پوتین و تیمم خواندیم. و این دو نماز بهترین نمازهایی است که من تا کنون در عمرم خوانده ام.

[صفحه ۱۱۸]

نماز در شرایط بحرانی

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود ترابی امام جمعه شهر دامغان
چند روزی بود که در گردنه ی اسدآباد، در یک قرارگاه بودیم. شرایط قرارگاه ما طوری بود که به علت آغاز عملیات مرصاد در معرض حملات دشمن بودیم و احتمال سقوط قرارگاه وجود داشت. به همین دلیل همه ی تجهیزات و مهمات را بار ماشین ها کرده بودند و نیروها هم آماده بودند که در صورت تهاجم دشمن به قرارگاه، بدون دادن تلفات و خسارت قرارگاه را ترک کنند. به بنده هم گفتند شما هم آماده باشید که در صورت خطر به عقب برویم. ما حتی در آن شرایط بحرانی از نماز غافل نشدیم، بلکه بعد از نماز، به اهل بیت متوسل شدیم و سوره ی یس را خواندیم. بعد از ساعتی خبر آمد که دشمن با خاک و خون یکسان شده و خطر تهاجم منافقین از بین رفته است.

[صفحه ۱۱۹]

نمازهای قضا

محمود حسین پور

شهید رجبعلی عرب پس از نبرد در منطقه ی مبارزه به داخل سنگر استراحت می آمد و مقدار کمی استراحت می کرد و اکثر اوقات باقی مانده را نماز می خواند.

وقتی همسنگری ها به او می گفتیم که چرا این قدر نماز می خوانی؟ او در جواب ما می گفت: «هر چه که بعد از سن تکلیف در دوران ستم شاهی پهلوی نماز خوانده ام همه را دوباره می خوانم و همه ی آن ها را قضا می کنم.» این اعتقاد بسیار خوب او بود که حالا در صحنه ی جنگ بهترین فرصت جهت تقرب به درگاه الهی و کسب مقامات عالیه است. به همین دلیل ارزش این نمازها را می دانست و به خدا عشق می ورزید.

[صفحه ۱۲۰]

خضوع و تواضع

ابراهیم مظفری

سال ۱۳۶۳ قبل از عملیات بدر در اندیمشک بودیم. در یک قسمت از اردوگاه زیلو پهن شده بود و به عنوان نمازخانه استفاده می شد. از آن جایی که تعداد زیلوها کم بود تعدادی از برادران باید روی زمین می نشستند و زیراندازی نداشتند.

یک روز بعد از نماز و هنگامی که در حال دست دادن با دوستان بودم، وقتی برگشتم دیدم اخوی عرب [۱] بر روی زمین نشسته و در حال دعاست. من بلند شدم که جایم را با او عوض کنم. گفت من جلو نمی آیم. و وقتی دید باز هم اصرار می کنم گفت من نمی آیم جلو و اگر باز هم اصرار کنی من می روم، چون حاضر نیستم جای تو را بگیرم و در جای تو نماز بخوانم. و بعد در ادامه گفت: «این که من روی زمین نشسته ام و نماز می خوانم اشکالی ندارد چون همه ما از خاک آمده ایم و باز هم باید به همین خاک برگردیم.»

[صفحه ۱۲۱]

[۸] ایشان فرمانده مخلص، شجاع، فداکار و با صفای ما بودند، که به شهادت رسیدند.

اذان شبانگاهی

محمدرضا واحدی

در منطقه ی گودوند حوالی دزفول و شوشتر بودیم. یگان خدمتی ما گردان قمر بنی هاشم بود. یک شب ساعت ۲ بامداد مسؤول تبلیغات اذان پخش کرد و همه از خواب بیدار شدند. بسیاری از نیروها به ساعت نگاه نکردند. تعدادی از بچه ها وضو گرفتند و آماده ی اقامه نماز شدند، ولی بعد از لحظاتی متوجه شدیم هنوز وقت اذان نیست و این یک شوخی بوده است.

[صفحه ۱۲۲]

تاثیر عبادت در روحیه رزمندگان

حسین ابوترابی

معنویت نماز و ادعیه موتور حرکت رزمندگان بود. آن فضای معنوی جبهه و شب زنده داری ها باعث شده بود که رزمندگان مثل شیر بر دشمن حمله کنند.

در سال ۱۳۶۳ به اتفاق گروهی به منطقه ی بانه که یکی از شهرهای درگیر بود، رفتیم. تازه رسیده بودیم که خبر دادند در یکی از تپه های اطراف تعدادی شهید داده ایم و عده ای هم اسیر شده اند که باید به آن جا اعزام شویم. به محض استقرار، جهت تقویت روحیه ی نیروها اقدام به تجمع نیروها در سنگر جمعی نمودیم و در آن حال و هوا به امامت یکی از برادران طلبه نماز جماعت برقرار شد. بعد از نماز هم با یک سخنرانی کوتاه، آن چنان قوت قلبی حاصل شد که همه ی آن هایی که کمی روحیه ی خود را از دست داده بودند باز به فکر جهاد بودند. این نماز مثل آبی بود روی آتش و واقعاً نمی توان اثر آن را بر روی کاغذ آورد و گفت که آن نماز چه کرد. این جا بود که معنی دقیق «الا بذكر الله تطمئن القلوب» را دریافتیم.

[صفحه ۱۲۳]

ریسمان الهی

جانباز شیمیایی رضا میان آبادی

یهمن ماه سال ۱۳۶۰ همراه ۲۰ نفر از دوستان شاهرودی به موقعیت المهدی نزدیک شهر بستان اعزام شدیم. بعد از چند روز رفتیم چزابه. آن جا ما به سنگرسازی مشغول بودیم؛ چرا که احتمال حمله ی عراق بسیار زیاد بود. در میان ما برادر معلمی بود به نام مسعود طاهری. وی دارای روحیه ای بسیار عالی بود. صورتی نورانی و اخلاقی حسنه داشت و همیشه در حال نماز و عبادت بود. یک روز به شوخی به او گفتم: «آقا مسعود! این قدر نماز و دعا می خوانی، نَکنه می خواهی خدا یک طناب پرات بندازه پایین و تو را بکشه بالا پیش خودش.» ایشان با آن حالت معنوی خودش جواب داد: «ما کجا، خدا کجا؟ عاشقی باید دو طرفه باشه. یه دست و پای می زنیم، شاید خدا دلش رحم بیاید و دست ما رو هم بگیره.»

یک روز بعد از نماز مغرب و عشا قرار شد که در سنگرها نگهبانی بدهیم. من و مسعود با هم از ساعت ۱۲ تا ۲ بامداد در یک سنگر نگهبان

[صفحه ۱۲۴]

بودیم. ناگهان دیدم مسعود از من در حال حلالیت طلبیدن است و گفت که فردا شهید می شوم. گفت اگر چیزی نگویی بقیه حرف هایم را هم می زنم، و به دنبال حرف های خود گفتم: «فردا اول تیر به قلب من می خورد و بعد از چند قدم تیری به سر من اصابت می کند و آن ریسمانی را که می گفتمی شاید خدا از روی رحمتش برایم بیندازد.» فردا همان طور شد. در جلو چشمانم دو تیر، یکی به قلب و یکی هم به سرش اصابت کرد و چند ماهی هم جنازه اش در چزابه بود تا بعداً او را آوردند.

من باورم نمی شد که رابطه ی ایشان با خدا آن قدر نزدیک شده باشد که به برکت آن نمازها و ارتباطها از نحوه ی شهادتش هم با خبر شده باشد.

[صفحه ۱۲۵]

نماز خونین

تیمور محمدباقرلو

سال ۱۳۶۰ بنده در پادگان پیرانشهر بودم. یک روز که فرصتی داشتم جهت دیدن دوستم به ارتفاعات تَمَرچین (ارتفاعات مرز ایران و عراق) رفتم. بعد از احوال پرسی تا ظهر مشغول صحبت از این طرف و آن طرف بودیم که با صدای مؤذن از سنگر بیرون آمدیم تا برای نماز جماعت آماده شویم. نماز جماعت به امامت دوستم برپا بود که ناگهان هواپیماهای سوخوی دشمن در آسمان ظاهر شدند. بمبی در نزدیکی محلی که مشغول اقامه نماز بودیم منفجر شد که بعداً فهمیدیم تعدادی از برادران به شهادت رسیده اند.

نماز عصر تمام نشده بود که هواپیماها دوباره بالای سر ما ظاهر شدند؛ ولی این بار صفوف نماز جماعت را به رگبار بستند. از آن جایی که فاصله ی این هواپیماها با ما خیلی کم بود، قدرت عکس العمل از ما سلب شده بود. در آن لحظات چهار نفر از نمازگزاران در حال نماز به شهادت رسیدند و سجاده ی نماز آنان در کربلای غرب ایران به خون آغشته شد.

[صفحه ۱۲۶]

خون این شهیدان باعث شد تا صفوف نماز جماعت بیش از پیش فشرده تر شود. این شهدا عبارت بودند از: ۱- شهید مؤذن (اهل مرند) ۲- شهید محمدی (اهل نیشابور) ۳- شهید پسته ای (اهل عجب شیر) ۴- شهید علی کاملی (اهل تبریز).

[صفحه ۱۲۷]

بوی عطر حضرت زهرا

سید علی اصغر تولیت

قبل از عملیات خیبر بود. ما در نزدیکی های رودخانه ی دز، بیرون پادگانِ دوکوهه مستقر بودیم. در بین گردان ها برادران روحانی هم حضور داشتند.

یک روز بین نماز ظهر و عصر بود که یکی از این روحانیان به نام حاج آقای آل طه مشغول صحبت شدند. بعد از مدت کمی ایشان شروع کردند حضرت زهرا (س) را قسم دادن و دعا کردن. در بین این قسم دادن از سیدهای حاضر در جلسه هم خواستند که بایستند.

با این سخنان حاج آقا، همه مشغول گریه شدند. ایشان این سیدها را شاهد گرفت و در بین این نماز شروع به دعا کرد. این نماز در یک فضای باز برگزار می شد و هیچ گل و سبزه ای هم در آن محل وجود نداشت. اواخر صحبت های حاج آقا بود که عطر خاصی فضا را پر کرد.

دعا تمام شده بود و آماده ی نماز عصر بودیم. من فکر کردم که تنها خودم این بوی خوش را استشمام کرده ام؛ اما با اشاره ها و عکس العمل های رزمندگان متوجه شدیم که این رایحه ی خوش را همه

[صفحه ۱۲۸]

درک کرده اند.

چون صحبت خانم حضرت زهرا (س) بود خوب می شد فهمید که این بوی خوش، گوشه چشمی بوده از طرف ایشان.

[صفحه ۱۲۹]

نماز جماعت اجباری

حسین عرب

یک روز موقع نماز بود و ما روحانی برای اقامه ی نماز جماعت نداشتیم. شروع به تعارف کردیم که کدام یک برویم جلو. خلاصه هیچ کس قبول نکرد که امامت جماعت را قبول کند. یکی از بچه ها یک اسلحه برداشت و به شوخی به یکی از دوستان گفت یا برو جلو یا می زنم.

رفیق ما هم رفت جلو. با صدای بلند نیت کرد: «دو رکعت نماز زوری می خوانم قربۀ الی الله.» البته تکبیر نماز را نگفت. به مزاح کمی او را اذیت کردیم و کتک زدیم و جریحه ی او این شد که باید می رفت جلو می ایستاد و با

صدای بلند نیت می کرد دو رکعت نماز واجب می خوانم و حتماً هم باید می گفت که «دو رکعت نماز واجب می خوانم که زوری هم نیست.»

موارد دیگری هم می شد که ما روحانی نداشتیم و از بچه ها هم کسی جلو نمی رفت؛ ولی به اجبار او را به امام جماعتی می گماردیم. مثلاً یک روز یکی از بچه ها برای فرار از این که امام جماعت نشود رفت پشت

[صفحه ۱۳۰]

ماشین لنکروز و شروع به نماز خواندن کرد. دو نفر از بچه ها بلافاصله در عقب ماشین را باز کردند و پشت سر او نماز جماعت خواندند.

حتی یک روز شهید والامقام خسروی همین کار را کرد یعنی برای این که رفقا به او اقتدا نکنند رفت عقب ماشین که نماز فرادا بخواند. یکی از بچه ها خیلی سریع ماشین را روشن کرد و محل آن را تغییر داد. آن روز یک گروهان نیرو، نماز جماعت را پشت سر این شهید گرامی اقتدا کرد.

[صفحه ۱۳۱]

ام الفرائض جبهه ها

محمود عبداللہیان

بار اولم بود که به جبهه رفته بودم. به یکی از سنگرها راهنمایی شدم تا شب را آن جا بخوابم. نیمه های شب که بیدار شدم، کمی ترسیدم. از ۱۲ نفر همسنگرم هیچ کدام آن جا نبودند. از جا بلند شدم و از سنگر بیرون آمدم. روبه روی سنگر زمزمه هایی به گوشم رسید. آن طرف تر بچه ها در حال سجده و نماز شب خواندن بودند. قبلاً شنیده بودم که در جبهه اگر غذا هم فراموش بشود؛ نماز شب فراموش نمی شود. ولی حالا خودم این ها را با چشم می دیدم. کُلی خجالت کشیدم و آهسته و چهار دست و پا خودم را داخل آن ها کردم.

[صفحه ۱۳۲]

دسر بعد از نماز

مهدی ساغری

دوستان شوخ طبع ما با توجه به رملی بودن خاک، چاله ی بزرگی می کنند و روی آن را یک پلاستیک می انداختند و مقداری خاک هم روی آن می ریختند. چند نفر که خبر داشتند از جلوی در نمازخانه یک نفر از بچه ها را پیدا می کردند و همراه او می آمدند. آن ها آن فرد را طوری هدایت می کردند که به طرف چاله برود. بعد از چند لحظه، دیگر روی زمین نبود و در زمین فرو می رفت!

[صفحه ۱۳۳]

ذکر گفتن در خواب

علی اکبر عرب احمدی

در بُستان بودیم. برادری بود بسیجی که از مشهد اعزام شده بود و کارمند بود. همیشه او ذکر بر لب داشت و مشغول راز و نیاز بود؛ به طوری که این امر برای او ملکه شده بود و حتی در خواب هم گاهی ذکر می گفت. یک شب او را بیدار کردیم برای نگهبانی و او را در حال ذکر گفتن یافتیم. ساعت ۲ نیمه شب بود و به اتفاق تعدادی از برادران دیگر برای تعویض نگهبان ها از سنگرهای نگهبانی به سمت سنگرها راه افتادیم. از آن جایی که امکان تردد وسیله ی نقلیه نبود، بعضاً وسایل و امکانات مورد نظر را به وسیله ی هواپیما می آوردند و توسط چتر پایین می ریختند. آن شب هم صدای هواپیما آمد. ما طبق روال گذشته تقریباً همگی فکر کردیم که هواپیمای خودی است؛ ولی با این حال عده ای کمین گرفتند و عده ای هم در حال کمین گرفتن بودند. ولی هنوز هم به علت سرعت و نوع حرکت هواپیما فکر می کردیم خودی است. وقتی هواپیما نزدیک شد به ناگاه بمباران شروع شد. در یک لحظه فکر کردم

[صفحه ۱۳۴]

به روی من آب ریختند. وقتی خطر برطرف شد و از جایم بلند شدم مشاهده کردم ترکش های بمباران به این بسیجی اصابت کرده و گوشت و پوست و خون او به روی زمین ریخته است و او در جا به شهادت رسیده است. وقتی انسانی عاشق خداوند شد و دائم با او سخن گفت و ارتباط برقرار کرد خداوند هم جواب او را می دهد و او را به سوی خودش دعوت می کند.

«يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضيه فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي.»

[صفحه ۱۳۵]

اثر فوق العاده نماز

حجت الاسلام والمسلمين ابوالقاسم اقباليان

فروردین ماه سال ۱۳۶۰ در هنگام گرفتن دارلک و حاج تپّه و گرگ تپّه واقع در بین راه نقده- مهاباد و میناب- مهاباد، مشغول درگیری و مبارزه بودیم.

لحظه ای بود که کار بر ما بسیار سخت شده بود و شرایط بحرانی به وجود آمده بود. تصمیم گرفتیم دو رکعت نماز بخوانیم و از خداوند کمک بخواهیم. این کار را انجام دادیم و دو رکعت نماز به جا آوردیم. آن چنان نیرو و قوّت و انگیزه ای در ما به وجود آمد که آن راه طولانی مورد نظر را با راحتی و در حداقل زمان طی کردیم. آن جا منطقه ای بود که قبلاً ۷۲ شهید داده بود و نیز دو هلی کوپتر سقوط کرده بودند.

ما موفق شدیم بدون دادن تلفات و شهید، محل مورد نظر را تسخیر کنیم و به اهداف از پیش تعیین شده برسیم. بعد از درگیری و موفقیت شهید گران قدر صیاد شیرازی به من گفت: «اقبالیان! نماز کار خودش را کرد.»

[صفحه ۱۳۶]

بروید رکوع

محمد دانش راد

یک روز مشغول خواندن نماز بودیم. به قنوت رکعت دوم که رسیدیم مکبر ندا برآورد «کذلک الله ربی» ما هم دست به دعا برداشته و مشغول قنوت خواندن شدیم.

ناگهان صدایی آن فضای روحانی را بر هم زد. فردی فریاد زد: «نه او دروغ می گوید. اصلاً نماز بلد نیست. همگی بروید رکوع.»

بعضی با تعجب بسیار نماز را ادامه دادند و شاید عده ای همه حضور قلب خود را از دست دادند. بعد از نماز متوجه شدیم، یکی از رزمندگان موجی وارد نمازخانه شده و بدون اختیار فریاد برآورده بود که این مکبر نماز بلد نیست، بروید رکوع.

[صفحه ۱۳۷]

جماعت چهار نفری

یک روز در جزیره ی مجنون مشغول نماز جماعت بودیم. (به علت آتش سنگین دشمن معمولاً نماز جماعت خوانده نمی شد، ولی یک روز ما یک نماز چهار نفری خواندیم.) در رکعت دوم هواپیماهای دشمن کنار خاکریز ما را موشک زد و مقدار زیادی خاک و لجن به روی بچه ها پاشید و نماز هم از جماعت خود خارج و شکسته شد. ولی ما دوباره نماز جماعت برقرار کردیم و این بار موفق شدیم که نماز را تمام کنیم و از این بابت خدا را شکر کردیم.

[صفحه ۱۳۸]

اجر من با خداست

سید مرتضی میریان

اوایل جنگ در خط میدان تیرِ مَدَن بودیم. نمازخانه ای را در یک سنگر برپا کرده بودیم. در درست کردن این سنگر برادران خیلی زحمت کشیده بودند؛ بخصوص فردی به نام حاج آقا بهرامی که تلاش های ایشان بسیار بیشتر و زیادتراً از دیگران بود.

یک روز من بابت تلاش هایش از او تشکر کردم، ولی او در جواب گفت من این کار را برای شما نمی کنم که تشکر می کنید و برای هر کس که کار کنم خودش اجرش را می دهد.

چند ماه بعد که در یک سنگر، در پشت خط کارون منطقه ی شیر پاستوریزه در حال نماز خواندن بود، خمپاره ای به سنگر برخورد کرد و سنگر بر روی او خراب شد و او در حال نماز خواندن در زیر آوار به شهادت رسید.

[صفحه ۱۳۹]

ترس دشمن از نماز

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم اقبالیان

سال ۱۳۵۸ در نجف آباد بین دیوان دره و بیجار بودیم. دمکرات ها وارد یک روستا شده بودند و ما می خواستیم آن روستا را بگیریم.

نماز صبح را با جماعت خواندیم و بعد با تکبیر بسیار بلند وارد روستا شدیم، آن ها صدای تکبیر ما را شنیده بودند، ولی گویا از نماز ما هم مطلع بودند؛ چون وقتی تعدادی از تسلیم شده ها را دیدیم و علت کارشان را پرسیدم، گفتند: «نماز و تکبیر شما چنان رعبی در دل ما ایجاد کرد که نتوانستیم با شما مقابله کنیم.»

[صفحه ۱۴۰]

نماز در کشتی غرق شده

حسین عرب

ما گاهی اوقات جهت تهیه مقدمات عملیات می رفتیم ارون دکنار. یک کشتی بود که در ارون دکنار غرق شده بود و سر آن از آب بیرون زده بود. ما با همان آب ارون د وضو می گرفتیم و بر روی قسمت بیرون مانده ی آن کشتی نماز می خواندیم. مشکل عمده ی ما عدم همسطح بودن این قسمت کشتی بود. چون نباید جای سجده با جای پا بیش از چهار انگشت فاصله می داشت. یک پا را دراز می کردیم و یک پا را از زانو بر روی سطح قرار می دادیم و جای پا و زانو یکی می شد. البته فقط جای یک پای ما همسطح می شد.

شاید اگر کسی از دور ما را می دید خنده اش می گرفت که این چه حالتی است؟

[صفحه ۱۴۱]

توفیق عبادت

سید محمد حسنی

چند شبی بود که نیمه های شب از خواب بیدار می شدم؛ ولی حال این را که برخیزم و نماز شب بخوانم نداشتم. در واقع توفیق نداشتم. کوهستانی بودن منطقه و این که روی زمین برف نشسته بود و فاصله ی آب با ما زیاد بود و سرما و ترس نیز در نخواندن نماز شب من مؤثر بود.

یک روز یکی از رزمندگان های خیلی با حال را دیدم و قضیه محروم شدن از فیض نماز شب را به او گفتم. او گفت: «تو باید دو کار اساسی انجام بدهی تا بتوانی نماز شب خوان شوی. اول این که نمازهای واجب را در اول وقت به جا آوری و دوم این که از خدا توفیق بخواهی.»

آن روز من کلی گریه و زاری کردم و از خدا خواستم که توفیق نماز شب را به من عطا کند. نیمه شب بود که طبق چند شب قبل از خواب بیدار شدم. ولی باز با وسوسه ی شیطان خوابم برد. در خواب همان رفیق با صفا را دیدم که می گفت: «من که گفتم باید توفیق پیدا کنی.»

[صفحه ۱۴۲]

در همین لحظه من احساس کردم پای چپم در حال کشیده شدن است. فکر کردم یکی از دوستان باشد؛ ولی وقتی از جای خود با عجله بیدار شدم دیدم هیچ کس نیست. آری از آن شب به بعد، با آن مدد الهی توفیق خواندن نماز شب را پیدا کردم.

[صفحه ۱۴۳]

ترس شیطانی

محمد پناهی

شهید بزرگوار شادمان، که سرباز وظیفه بود به من مراجعه کرد و گفت که فلان سرباز حتی در خط مقدّم هم نماز نمی خواند؛ به او توصیه می کنم نماز بخواند ولی او قبول نمی کند و اهل نماز نمی شود. از او پرسیدم آیا علتش را پرسیده ای؟ گفت: بله. او در جواب می گوید من اصلاً دوست ندارم شهید بشوم و می ترسم با خواندن نماز شهید شوم.

شهید شادمان بعد از تحمّل سختی ها و مشقّت بسیار در حین یک عملیات در اثر انفجار تانک سوخت و به جز مقداری خاکستر و یک تکه استخوان چیز دیگری از او به جا نماند.

[صفحه ۱۴۴]

عملیات ها برای نماز است

زین العابدین عرب یارمحمدی

سردار شهید حسین غنیمت پور نسبت به برگزاری نماز به صورت جماعت تأکید بسیار زیادی داشت. من توفیق داشتم که چند بار همراه ایشان در جبهه حضور داشته باشم.

او در عملیات خیبر فرمانده ی گروهان بود. در یک جلسه ی بسیار مهم جهت توجیه عملیات نشسته بودیم. مشغول گفت و گو و تبادل نظر بودیم که نزدیک وقت نماز، ایشان جلسه را ترک کرد. بعضی از برادران گفتند خیلی خوب بود که جلسه را ادامه می دادیم و کلیه ی موارد را متوجه می شدیم تا بتوانیم نیروهایمان را توجیه کنیم.

شهید گرامی گفت: «ما این عملیات را برای نماز انجام می دهیم و جلسه را جهت اقامه ی نماز ترک کرد.»

[صفحه ۱۴۵]

برپای پر سر و صدا

محمد رضا واحدی

نزدیکی های عملیات والفجر ۸ بود. یکی از رزمندگان، بچه ها را با به هم زدن دو در قابلمه از خواب بیدار می کردند تا نماز شب بخوانند. چند بار این کار را انجام می داد و همه از خواب بیدار می شدند. یک روز در جلسه ای که داشتیم روحانی ما گفت این کار را نکنید چون بعضی از رزمندگان نمی خواهند برای نماز شب بیدار شوند و شاید از خجالت این نماز را بخوانند و خوب نیست که همه را با سر و صدا بیدار کرد.

[صفحه ۱۴۶]

چادر نماز

سید جهانگیر موسوی

قبل از عملیات خیبر بود که من در گردان زرهی در جبهه حضور داشتم. واحد تبلیغات ما دو تا چادر تهیه کرده بود و آن را با نام مسجد امام حسین (ع) می شناختیم. قرار شد اول حفاظت دو چادر را تأمین کنیم و بعد در آن جا نماز جماعت برپا کنیم. تقریباً به اندازه ی قد یک انسان دور تا دور چادرها را کیسه چیدیم تا از ترکش در امان باشد. یک روز در حال خواندن نماز ظهر بودیم که هواپیمای دشمن وارد منطقه ی ما شد و صدای پدافندهای خودی فضا را پر کرد؛ ولی ما نماز را ادامه دادیم. بعد از چند لحظه بمباران خوشه ای آغاز شد و تعدادی از آن ها هم در نزدیک چادر ما فرود آمد؛ ولی هیچ کس نماز را ترک نکرد. بعد از نماز که چادر را بررسی کردیم، دیدیم حتی چند جای چادر هم سوراخ شده، ولی نمازگزاران آسیبی ندیده اند.

[صفحه ۱۴۷]

تکبیر نمازگزاران

عبدالله عامری

در سال ۱۳۶۰ در نماز جمعه ی اهواز شرکت کرده بودم. سخنران پیش از خطبه ها مشغول صحبت بود، در همین اثنا هواپیماهای میراث دشمن با موتور خاموش وارد فضای شهر اهواز شده و قصد بمباران پل روی رودخانه ی کارون و نیز نماز جمعه را داشتند.

خوشبختانه موفق به این کار نشدند ولی یک اداره را مورد هدف قرار دادند. ولی از آن جایی که جمعه بود و روز تعطیل، در آن جا کسی شهید نشد؛ ولی یک تاکسی مورد هدف موشک قرار گرفت و پنج سرنشین آن به شهادت رسیدند.

نمازگزاران بعد از شنیدن صدای انفجار بدون این که محل را ترک کنند، یکپارچه شروع به صلوات و شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر صدام کردند.

[صفحه ۱۴۸]

امداد فرشتگان

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم اقبالیان

در عملیات بدر بودیم. یک روز به همراه شهید اکبر شیرازی و شهید ملک محمدی از یگان دریایی لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب با چند نفر دیگر از رزمندگان مشغول نماز جماعت شدیم. نماز را بر روی اسکله و در واقع بر روی چوب های آن جا اقامه می کردیم. در حال خواندن نماز بودیم که هواپیماهای دشمن آمدند و بمباران کردند، ولی به هیچ یک از ما آسیبی نرسید. شهید سلیمی که از طرف دفتر حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) تشریف آورده بودند گفتند: «هواپیماهای عراقی همه ی این اطراف را بمباران کردند، به جز این نقطه را. گویا فرشتگان ترکش های این هواپیما را از نمازگزاران دور کردند.»

[صفحه ۱۴۹]

دعوت الهی

محمد دانش راد

سال ۱۳۶۳ در یادگان سر پل ذهاب بودیم. نزدیکی های وقت اذان بود، که نیروهای اسلام، از اطراف با شور زیادی در حال حرکت به سمت وضوخانه بودند. ناگهان چندین فروند از جنگنده های دشمن بر فراز آسمان ظاهر شدند و نیروهایی را که در حال آماده شدن برای نماز بودند زیر آتش گلوله خود قرار دادند. جهنمی به پا شد. آن روز عده ای از رزمندگان، در حال ورود به نمازخانه و عده ای در حال وضو گرفتن برای نماز بودند که خداوند آن ها را به مهمانی خود دعوت کرد.

[صفحه ۱۵۰]

نماز پشت میدان مین

سید رضا صدرالحسینی

تابستان سال ۱۳۶۱ و عملیات رمضان بود. یک روز گرم و آفتابی در منطقه ی جنوب و اطراف پاسگاه زید ساعت ۲۱، دستور عملیات و پیشروی داده شد. آتش توپخانه ها، منوره های سبز و قرمز و گلوله های رسام، شب غیر مهتابی را روشن کرده بود. همه ی رزمندگان با تکاپوی زیاد مشغول انجام وظایف خویش بودند و فقط به پیشروی در عمق محورهای عملیات می اندیشیدند. میادین مین به سرعت پاکسازی و خودروهای حمل مهمات و تغذیه و نیز آمبولانس ها با احتیاط غیر قابل وصفی با چراغ های خاموش و زیر منوره های دشمن به پیش می رفتند. رزمندگان اعزامی به خط مقدم در خودروهای نظامی، به همراه سلاح های انفرادی، با شور و شغف زایدالوصفی، منتظر رسیدن به محل عملیات خود بودند و سکوت متفکرانه، حاکی از عمق شعور آن ها بود. ساعاتی از نیمه شب گذشته بود که به پشت یک میدان مین عجیب و غریب رسیدیم که برادران تخریب توانسته بودند بخشی از آن را برای

[صفحه ۱۵۱]

عبور خودرو و رزمندگان، پاکسازی و نوارکشی کنند. ما هم که در یک آمبولانس بودیم، مجبور بودیم با احتیاط کامل و به آهستگی عبور کنیم. یکی از رزمندگان در جلوی ماشین پیاده حرکت می کرد و مسیر را نشان می داد.

چرخ سمت راست بر اثر برخورد با مین ضد نفر ترکید و خودرو متوقف شد. ضمن این که جاده ی کم عرض نیز بسته شد. خوشبختانه هیچ خودروی دیگری پشت سر ما نبود و رزمندگان پیاده از کنار ما عبور کردند.

هر لحظه امکان داشت خمپاره ای بر روی ماشین ما فرود بیاید و به همین دلیل ما وحشت کرده بودیم. به دلیل کم عرض بودن جاده امکان جک زدن نیز نبود. چند دقیقه ای نگذشته بود که در تاریکی صدای ضعیف موتور سیکلتی به گوش ما رسید. هنگامی که سرنشینان به ما رسیدند و ماجرا را پرسیدند، بلافاصله مشغول مین یابی در محل تعویض چرخ خودرو شدند. در مدت کوتاهی به ما اجازه دادند چرخ را عوض کنیم.

در همین حال دیدیم که یک نفر از آن ها مشغول جهت یابی است و با قطب نما دنبال قبله می گردد. با صدایی نسبتاً بلند اعلام کرد: «وقت نماز صبح شده.» تعدادی از ما که صدای او را می شنیدیم، به سرعت به طرفش رفتیم تا جهت قبله را سؤال کنیم. چگونه در زیر آن آتش گلوله ها می توان جای امنی برای نماز پیدا کرد؟ امکان تجدید وضو نبود. آن دو تخریبچی در انتهای نماز خود بودند و عملشان همه ی بینندگان را به شوق معنوی وامی داشت. با تمام وجود خاکی و ملکوتی خویش در مقابل خداوند ایستادم. اول فکر کردم که آیا با پوتین نماز

[صفحه ۱۵۲]

بخوانم یا نه؟ ولی از درون خودم جواب شنیدم که کسی گفت: «زود باش، زود باش نماز این گونه را خدا می پسندند. تو برای حفظ دین خدا این جا آمده ای.»

زیر نور منورها و تیرهای رسام و صدای گلوله ها صدای خویش را نمی شنیدم. نماز را سلام دادم. رو به قبله ایستاده بودم که به سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام عرض ادب کنم که موج انفجار مرا زمین گیر کرد.

نماز صبح در میدان مین، در کنار چند مجروح به همراه آماج گلوله های دشمن عجب حال و هوایی داشت که هنوز بعد از ۲۱ سال غبطه ی تکرار لحظه ای از آن را دارم.

[صفحه ۱۵۳]

یک نفر در دو جا

حسین اسماعیلی

یکی از دوستان رزمنده، هنگام خارج شدن برای خواندن نماز شب، چند بالش یا چیزهای دیگر را زیر پتویش قرار می داد تا اگر کسی بیدار شد متوجه غیبت او نشود.

یک شب در حالی که مشغول نماز شب بود، یکی از نگهبان ها او را می بیند و پاسخش را صدا می کند. دو نفری مسلح به بالای سر او می روند و او را در حال نماز می بینند.

بعد از نماز از او می پرسند تو چرا در دو جا هستی؟ هم در رختخواب و هم این جا. چون در محل خواب تو بررسی کردیم و دیدیم آن جا خواب هستی. او هم در جواب می گوید که نه، من فقط همین جا هستم و کسی در رختخواب من نیست.

[صفحه ۱۵۴]

امضای شهادتنامه

علی دوست محمدی

مرحله ی اول عملیات بیت المقدس بود. شب عملیات از سه راه شادگان به سمت رودخانه کارون پیاده راه افتادیم وقتی به کارون رسیدیم، هنوز پل آماده نبود و امکان عبور نیروها وجود نداشت. هوا کم کم تاریک می شد و وقت نماز مغرب و عشا نزدیک بود.

به عده ای از بچه ها گویا الهام شده بود که این نماز، آخرین نماز شماهاست. بسیاری از رزمندگان در رودخانه ی کارون غسل کردند و با غسل و طهارتِ روحی ویژه ای به نماز مشغول شدند. بعد از نماز هم دعای کمیل خواندیم. زمزمه ی

امشب شهادتنامه عشاق امضا می شود

فردا ز خون عاشقان این دشت دریا می شود

فضا را پر کرده بود. نخل ها هم با بچه ها همصدا شده بودند. آن شب من محو نماز بچه ها بودم و فقط به آن ها نگاه می کردم. یاد آن صحنه ها انسان را منقلب می کند. بسیاری از رزمندگان آن نماز مغرب را در زمین

[صفحه ۱۵۵]

نبودند و در آسمان ها پر کشیده بودند. شب هنگام، فرمان حرکت صادر شد. تا صبح راه رفتیم و به دشمن رسیدیم. هوا در حال روشن شدن بود که یکی از فرماندهان اعلام کرد نماز صبح را بخوانید. ما به جاده ی اهواز خرمشهر نزدیک شده بودیم. زیر رگبار گلوله ها تیمم کردن و نماز خواندن صفای خاصی داشت. یادش بخیر.

[صفحه ۱۵۶]

نماز بر روی تانک

حسین عرب

فتوای حضرت امام در مورد نماز در جبهه این بود که باید نماز خوف خوانده شود. یعنی بسیاری از قسمت های نماز حذف می شد و نماز هم دو رکعتی می شد.

در عملیات فتح المبین بود که ما به عنوان نیروی تأمین تانک، ۷۴M جهت جلوگیری از دور خوردن توسط نیروهای دشمن در حال خدمت بودیم. عملیات تا ظهر ادامه داشت. ما در عقب تانک بودیم. چون فرصت نداشتیم و موقعیت هم طوری نبود که بتوان نماز را در روی زمین خواند، با همان خاکی که بر روی سطح بیرونی جمع شده بود تیمم کردیم و مشغول نماز، آن هم نماز خوف شدیم.

پوتین، کلاه خود، اسلحه و تجهیزات همراهمان بود. همچنین تانک هم در حال حرکت بود و حتی گاهی شلیک می کرد و در بعضی موارد به ناچار در جاده می پیچید. من با زحمت و مشقت فراوان، جهت قبله را حفظ می کردم و مواظب بودم رویم از قبله برنگردد. به هر حال آن روز نماز را بر روی تانک در حال آتش ریختن و حرکت خواندیم.

نماز حاجت دو رکعتی

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم اقبالیان

عملیات والفجر ۲ در منطقه ی حاج عمران بنده به همراه دو تن دیگر از رزمندگان در اثر یک غفلت در محاصره ی عراقی ها قرار گرفتیم. به گونه ای که راه پیش و پس نداشتیم. خواستیم خود را تسلیم کنیم، ولی هنوز کمی امید داشتیم. چون در یک چادر بودیم و هنوز عراقی ها ما را ندیده بودند.

با هم مشورت کردیم. بنده عرض کردم در سال ۶۰ در عملیاتی که با مشکل روبه رو شدیم با دو رکعت نماز مشکلمان را حل کردیم. و این جا هم خوب است دو رکعت نماز بخوانیم. خیلی سریع دو رکعت نماز حاجت خواندیم و با تعویض لباس توانستیم نجات پیدا کنیم. در حال فرار بودیم که عراقی ها به ما مشکوک شدند و وقتی فهمیدند از خودشان نیستیم شروع به تیراندازی کردند؛ ولی آسیبی به ما نرسید.

نماز اضطراری

سید جهانگیر موسوی

نیروهای بعثی در سال ۵۹ به آبادان حمله کردند و قصد اشغال و تصرف آن جا را داشتند. در مسجد ما، آموزش های نظامی مقدماتی وجود داشت و یک روز خبر دادند نیروهای دشمن وارد نخلستان های ذوالفقاری شده اند. به همراه تعدادی از نیروهای همین مسجد (مسجد مهدی موعود آبادان) به سمت نخلستان ها حرکت کردیم. با مقاومت بچه ها دشمن مقداری عقب نشینی کرد.

هوا تاریک شده بود و وقت اذان و نماز هم فرا رسیده بود. یکی از برادران که از شرایط نماز در منطقه جنگی مطلع بود به ما گفت نماز خوب بخوانید و ما هم نمازمان را خواندیم.

صبح شد و ما در یک سنگر عراقی به یک جسم نسبتاً بزرگ که زیر خاک ها بود مشکوک شدیم. از طرفی شب قبل در همان جا نماز خوانده بودیم. وقتی رفتیم جلوتر و خاک ها را کنار زدیم دیدیم

یک جسد عراقی است که زیر خاک ها بوده و در همان جا کشته شده بود. بله فهمیدیم نمازمان را بر روی بدن بی جان او اقامه کرده ایم و چون تاریک بود، متوجه نبوده ایم.

خاطره ی شهر ویران

محمد صدیقی

در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام بودیم. خبردار شدیم که در آبادان نماز جمعه برگزار خواهد شد. به اتفاق تعدادی از بسیجیان رفتیم آبادان. نماز به امامت حجت الاسلام والمسلمین درّی نجف آبادی برگزار شد و بسیار لذت بخش بود.

پس از اتمام نماز من و یکی از رزمندگان به اسم شهید کلباسی به ماشین ها رسیدیم و در شهر نیمه خرابه ی آبادان سرگردان شدیم. هیچ کس در شهر نبود. ما با وضعیتی که داشتیم در شهر راه افتادیم و به یک مخابرات که دست بسیجی ها بود رسیدیم. پس از پرس و جو و کسب راهنمایی از آن برادران، به سمت دروازه ی شهر که به طرف جاده ی انرژی اتمی، محل استقرار یگان خودمان بود حرکت کردیم. هوا بسیار گرم بود. ما گرسنه و تشنه، در حالی که ساعت از ۲ بعد از ظهر گذشته بود، با زحمت فراوان خودمان را به لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام رساندیم. ساعت حدود ۴ بعد از ظهر بود. یاد آن نماز جمعه، یاد شهید

کلباسی، شرکت نفت و پالایشگاه سوخته و شهر بمباران شده ی آبادان به خیر. آن در و دیوارهای مخروبه و آن ظهر گرم هنوز در خاطرم هست.

صحبت با خدا

سیف الله ایمانی

در یکی از عملیات ها که مقابله با پاتک سنگین عراق در منطقه ی حاج عمران بود، در حال حرکت به سوی خط بودیم. بنده با یکی از فرماندهان گردان لشکر ۵۷ ابوالفضل علیه السلام به نام شهید میرشاکي مواجه شدم. ایشان تند تند قرآن می خواند؛ ولی من طبق معمول با ایشان مشغول احوال پرسى شدم. ولی ایشان خیلی سریع فقط جواب سلام مرا داد و مشغول خواندن قرآن شد.

من از این حالت تعجب کردم. چند روز بعد در حالی که ایشان در همان عملیات به شهادت رسیده بودند، راننده ای که آن روز در ماشین بود، پیش آمد و گفت شهید میرشاکي به بنده گفت که به شما عرض کنم: ببخشید که آن روز جواب شما را خیلی سریع دادم. چون ایشان هر ماه یک بار قرآن را ختم می کرد و آن روز داشت جزء سی ام را می خواند و سعی می کرد قبل از شروع عملیات آن را به آخر برساند و از این رو نتوانست جواب احوال پرسى شما را به گرمی بدهد.

اول نماز بعد جلسه

امضاء محفوظ

بعد از پایان مرحله ی اول عملیات محرم جلسه ای در منطقه ی چم سری در پاسگاه نهرانبر با حضور سرداران شهید باقری، فرازی و زین الدین و تعداد دیگری از برادران برگزار شد.

بعد از صحبت ها و تبادل نظرها، اول وقت نماز ظهر، شهید سردار باقری جلسه را ختم کرد و گفت اول باید نماز بخوانیم و بعد جلسه را ادامه می دهیم. نماز را به امامت شهید حبیب اللهی اقامه کردیم و در حالی که آماده ی ترک جلسه بودیم و برخاسته بودیم، دیدیم تانکی به طرف ما می آید. حدس می زدیم که باید تانک خودی باشد که

غنیمتی است و در دست بچه های خودی است. ولی بعد از چند لحظه متوجه شدیم که عراقی هستند و با توجه به این که ماشین ما شناخته شده بود، تانک به اجرای تیر مستقیم به سمت ما اقدام کرد. شهید باقری با مهارت خاصی خود را پشت فرمان رساند و با صدای بلند فریاد زد بپرید بالا فرار کنیم و در جاده نهرانبر به سمت شرق به صورت مارپیچ و با ایجاد

[صفحه ۱۶۴]

گرد و غبار محل را ترک کردیم. آن روز اگر ما جلسه را ادامه می دادیم و نماز را اقامه نمی کردیم به احتمال زیاد، چون مشغول صحبت شده و نشسته هم بودیم، متوجه حضور تانک هم نمی شدیم و دشمن یا ما را به اسارت درمی آورد و یا به شهادت می رساند.

[صفحه ۱۶۵]

جماعت پر خطر

حجت الاسلام والمسلمین رضاعلی ملکی عملیات کربلای پنج بود. حوالی دریاچه ی ماهی در میدان امام رضا علیه السلام در زیر آتش سنگین خمپاره ی دشمن قرار داشتیم. هواپیماهای دشمن، منطقه را مرتباً بمباران می کردند و حتی چند بار این منطقه، بمباران شیمیایی شده بود.

روی یکی از پله های کانال - که مخصوص ایستادن آربی جی زن ها بود و وضعیت آن طوری بود که می شد در آن جا ایستاد - مشغول نماز ظهر و عصر شدم. بعد از نماز وقتی پشت سر خودم را نگاه کردم دیدم یکی از بسیجیان بر روی یک پله ی بالاتر، نماز را به من اقتدا کرده و با وجود این که احتمال اصابت ترکش و حتی گلوله، بسیار زیاد بود، این خطر را به جان خود خریده تا بتواند نماز را به جماعت بخواند. هر آن امکان داشت که در وضعیت نماز به

شهادت برسد؛ ولی شیرینی و حلاوت عشق بازی با محبوب آن قدر زیاد بود که می شد این خطرات را به جان خرید.

[صفحه ۱۶۶]

ایثار در شب سرد

حسین اسماعیلی

مأموریت ما به اتمام رسیده بود و ما در بازگشت وارد سومار شدیم. یک چادر هلال احمر که ده نفر بود به ما دادند تا در آن بخواهیم. هوا بسیار سرد بود و کمی هم باران می بارید. از آن جا که تعداد ما ۱۴ نفر بود، امکان این که بتوان در چادر استراحت کنیم نبود.

یکی از رزمندگان به نام شهید محمود اخلاقی (که در روز عاشورای همان سال به شهادت رسید) با اصرار در جلوی در چادر خوابید. بعد از لحظاتی که همه ی بچه ها را خواب فرا گرفت، او به آرامی چادر را ترک کرد و در هوای سرد و در شرایطی که گاهی باران نیز می بارید تا صبح مشغول نماز شد. و نماز شب خود را به نماز صبحش متصل کرد.

او آن شب ضمن این که توانست تا صبح عبادت کند، با بیرون رفتن از چادر اجازه داد که بچه ها کمی هم که شده راحت تر استراحت کنند و خستگی عملیات را از تن خود خارج کنند.

[صفحه ۱۶۷]

این ایثارها و گذشت ها با وجود تمامی سختی ای که داشت باعث شد تا چنین افرادی بار سفر ببرند و به دیار یار پرواز کنند و خوشی چند لحظه ای این دنیا را با رضایت حق عوض کنند. روحشان شاد.

[صفحه ۱۶۸]

توکل بر خدا

محمد دانش راد

مشغول حرکت به سوی منطقه، جهت انجام عملیات فتح یک بودیم. حدود ساعت ۷ شب بود که حرکت کردیم. حتی یک لحظه هم برای ما ارزشمند بود و باید خیلی سریع به منطقه مورد نظر می رسیدیم. وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید. یک فرصت بسیار کوتاه چند لحظه ای دادیم تا نیروها سریعاً نشسته و تیمم کنند و اگر مهر ندارند یک سنگ بردارند. دوباره حرکت شروع شد ولی این بار حرکت با راز و نیاز و اقامه ی نماز همراه بود. بعد از تعیین جهت قبله، صورت ها را رو به قبله نگه داشتیم و در یک ستون در حال حرکت، همگی مشغول نماز شدیم. آن شب با توکل بر خدا و به یاری آن نماز، توانستیم به موقع وظیفه ی خود را انجام دهیم.

[صفحه ۱۶۹]

نماز شب ترک نشود

حجت الاسلام والمسلمین ابوالقاسم اقبالیان

سال ۱۳۶۰ در مهاباد در یک درگیری روی یک تپه بودیم. در واقع دو نفر بیشتر نبودیم. من بودم و یک پیرمرد بسیجی به نام مشهدی اسماعیل خرم آبادی. مرکز رادیو و تلویزیون بر روی این تپه مستقر بود و این تپه از ارزش زیادی برخوردار بود. دو تا سنگر داشتیم. این پیرمرد هی از این سنگر به آن سنگر می رفت و تیراندازی می کرد. موفق شدیم این تپه را نگه داریم. ولی نکته ی حایز اهمیت در این شب این بود که مشهدی اسماعیل در حال تیراندازی و جابه جایی های بسیار، نماز شب خواند و از این فیض محروم نشد.

[صفحه ۱۷۰]

پیرمرد با برکت

محمد پناهی

یک بسیجی در منطقه بود که او را با نام بابانوری می شناختیم. از ابتدای جنگ با توجه به این که بازنشسته راه آهن بود و سن بالایی هم داشت، ولی باز در نیروهای نامنظم شهید چمران شرکت کرده بود. با توجه به سن زیادش او را در جبهه قبول نمی کردند؛ ولی به دور از چشم نیروهایی که رزمندگان را جمع و اعزام می کردند، سوار ماشین شده بود و خود را در خدمت جبهه و جنگ قرار داده بود. دوستان رزمنده از همدمی و مصاحبت با او نهایت استفاده را می کردند و به ویژه برای بیدار شدن جهت نماز شب از وی بهره می بردند. همچنین از دیگر ویژگی های دیگر او این بود که وقتی سوار ماشینی می شد و نیز در خطرناک ترین مراحل ذکر آیه الكرسي را می خواند و با این ذکر، همراهانش را از ترس و دلهره خارج می کرد. سرانجام این رزمنده ی با صفا در عملیات بیت المقدس ۷، در حال خواندن نماز شب به دیار یار شتافت و «عند ربهم یرزقون» شد.

[صفحه ۱۷۱]

ترس از زندگی

مهدی عزیزی

مدتی بود که مسؤول خرید بوفه ی یگان بودم. گاهی که می خواستیم برای خرید به شهر برویم مشکل کمبود راننده داشتیم. البته هم راننده کم بود و هم تعدادی از راننده ها می ترسیدند که در جاده رانندگی کنند. با توجه به دیدی که دشمن بر جاده داشت، تردد وسایل نقلیه بسیار خطرناک بود. یک روز یکی از راننده ها قبول کرد با توجه به خطرات موجود، به عنوان راننده ی همراه من بیاید.

در راه با او در مورد مسائل دینی صحبت کردم و به او گفتم که اگر ما برای دفاع از دین آمده ایم، دیگر ترس معنایی ندارد و نباید دلهره داشت.

در جاده خیلی آتش سنگین نبود و ما توانستیم به راحتی به شهر برسیم. در شهر مقداری وسایل مورد نیاز را خریداری کردیم و بعد به یک لبنیاتی مراجعه کردیم و مقداری ماست هم خریدیم.

سوار بر ماشین، چند متری، شاید حدود ۱۵ متر از لابیاتی دور شده بودیم که خمپاره بزرگی خورد وسط این کارگاه نسبتاً بزرگ و به طور

[صفحه ۱۷۲]

وحشتناکی منفجر شد و رفت روی هوا. من و راننده خیلی شانس آوردیم. در برگشت با راننده صحبت کردم و به او گفتم اگر ۲ دقیقه دیرتر حرکت کرده بودیم، به شهادت رسیده بودیم و یا مجروح می شدیم. از فردا آن راننده مسجدی شد و نه تنها از رانندگی نمی ترسید که هر روز داوطلبانه جهت خرید به شهر می آمد. بعد از آن علاوه بر صحبت در ماشین، در مسجد نیز همصحبت خوبی پیدا کرده بودم.

[صفحه ۱۷۳]

نماز شب در قبر

علی ابراهیمی

عملیات پیروزمند خیبر در جزیره ی مجنون در جریان بود. قرار بود پس از شکستن خط، یگان ما که در سه راه فتح مستقر بود به سمت بصره پیشروی کند.

دشمن بعثی با آگاهی نسبی از این اخبار، دست به مقاومت شدید زد و علاوه بر جنگ روانی شدید و بمباران ها و حملات شدید شیمیایی، با هر آن چه داشت شبانه روز آتش بر سر رزمندگان ریخت.

در این میان دو برادر به نام های حسین و ابوالفضل قربانی با حالات معنوی خود کُل گردان را متأثر کرده و چون خورشیدی فروزان نورافشانی می کردند. این دو برادر شهید فارغ از حوادث و هر آن چه اتفاق می افتاد، در هر مکانی که یگان مستقر می شد قبری حفر می کردند و به خصوص در شب، هر وقت که برادران دیگر بیدار می شدند، آن دو را در حال مناجات و نماز می دیدند. چه قدر زیبا بود نمازها و توجه به معبودشان.

در لحظه لحظه ی عمر شریفشان نورانیتی روزافزون در وجودشان

[صفحه ۱۷۴]

متجلی می شد، تا سرانجام جزء بندگان خاص خداوند شدند و به مقام شایسته ی خود، (شهادت در راه خدا) رسیدند.

[صفحه ۱۷۵]

نماز بیمه کننده

ناصر گرزین

پس از عملیات غرورآفرین والفجر ۸ و فتح فاو در خط پدافندی مستقر بودیم و تبادل آتش از فواصل خیلی نزدیک انجام می شد.

یکی از روزها در پشت خاکریز مشغول خواندن نماز بودم. در بین نماز ناگهان احساس کردم ضربه ی سنگینی توسط شیئی به پشتم وارد شد. نماز را ادامه دادم و از شکستن نماز خودداری کردم.

بعد از نماز متوجه شدم ترکش نسبتاً بزرگی به پشتم برخورد کرده. ترکش را در دستم گرفتم ولی هنوز بسیار داغ بود و نمی شد آن را در دست نگه داشت.

وقتی بادگیر را از تنم خارج کردم، دیدم بادگیر سوراخ شده است ولی بنده در حال نماز هیچ آسیبی ندیده ام.

[صفحه ۱۷۶]

گریه در نخلستان

علی طالبی

سال ۱۳۶۱ به عنوان نیروی بسیجی به جبهه اعزام شدم. در تقسیم بندی نیروها به منطقه ی غرب و محور قصرشیرین فرستاده شدم.

مدتی بود در پادگان الله اکبر مستقر بودم. یک روز موقع نماز ظهر بود که مارش عملیات محرم از رادیو پخش شد. بسیاری از رزمندگان با غصه و دلشکستگی شروع به خواندن نماز کردند. در بین نماز ظهر و عصر بسیاری از رزمندگان با صدای بلند شروع به ناله و گریه کردند و به تبع آن نماز عصر را با حالت روحانی تری به جا آوردند. بعد از نماز عصر که بچه ها از شرکت نکردن در عملیات ناراحت بودند، خیلی سریع از نمازخانه خارج شدند. بعد از لحظاتی هر کدام را که می دیدی، در کنار نخلی نشسته بود و در حال زاری و مناجات از خداوند طلب شهادت می کرد و با صدای بسیار بلند گریه می کرد.

[صفحه ۱۷۷]

اهمیت زیارت عاشورا

مداح اهل بیت سید عباس تقوی نکته ای که در بسیاری از حالات رزمندگان به چشم می خورد، اهمیت دادن رزمندگان به زیارت عاشورا بود. هر روز بعد از نماز صبح، زیارت عاشورا می خواندند. در بعضی موارد با توسل به امام حسین علیه السلام در زیارت عاشورا از خداوند طلب پیروزی می کردند. یکی از شهدا از اردبیل در قنوت نمازش، «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد» را می گفت تا سرانجام در کربلای ۵ به موتی که رضای پیامبر و آلش در آن بود رسید.

[صفحه ۱۷۸]

توسل در نیمه شب

مصطفی صابریان

قبل از عملیات رمضان در داخل پاسگاه زید آماده ی حمله بودیم. شبی آتش پدافندی دشمن خیلی زیاد بود. شهید علی اصغر مطلبی مرا از خواب بیدار کرد و گفت پاشو تا برویم به نیت کم شدن آتش دشمن کمی دعا بخوانیم و دعای توسل قرائت کنیم. مشغول دعا شدیم. چند لحظه ای نگذشته بود که در فاصله ی حدود ده متری سنگر ما یک

خیماره ی ۸۰ به زمین خورد. شهادتین را گفتیم، چون فرصت کم ترین عکس العمل و فرار را نداشتیم. خیماره در خاک فرو رفت ولی عمل نکرد و شاید خدا به واسطه ی آن دعا و توسل، سنگر و نفرات و مهمات ما را نجات داد.

[صفحه ۱۷۹]

کمک فرشتگان

جانباز محمدرضا مستوفیان

در اردوی زیارتی و سیاحتی از مناطق عملیاتی جنوب کشور که در اردیبهشت سال ۷۸ توسط بنیاد جانبازان استان سمنان تدارک دیده شده بود، جانباز پنجاه درصد شهید حاج سید حسین میری از شاهرود نیز شرکت کرده بود. تقریباً دو ماه بعد از این سفر معنوی، او بر اثر شدت جراحات شیمیایی سال های دفاع مقدس و پس از تحمل رنج و مشقت فراوان ردای زیبای شهادت را بر تن کرد و از همه ی ناراحتی ها راحت شد.

در طول سفر به منطقه دائماً ذکر خدا را بر لب داشت و همه را سفارش به این عمل می کرد. در مسیر اهواز که در اتوبوس بودیم خاطره ی زیر را برایم تعریف کرد:

قبل از عملیات طریق القدس که در آذر ماه سال ۱۳۶۰ انجام شد، در شهرک دارخوئین اهواز- که محل استقرار تیپ امام حسین علیه السلام سپاه بود و بعدها این تیپ به لشکر فعلی ۱۴ امام حسین علیه السلام تبدیل شد- بودم. شهید حجت الاسلام والمسلمین ردّانی پور یک شب بین نماز مغرب

[صفحه ۱۸۰]

و عشا شروع به سخنرانی کرد و محور سخنان ایشان در خصوص آمادگی بیشتر و نیز روحیه دادن به رزمندگان اسلام بود.

در بین صحبت های ایشان یک لحظه خوابم برد و همان وضعیت را که در آن قرار داشتیم، در خواب دیدم. اما به جای شهید بزرگوار ردّانی پور، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، را دیدم که در مقابل خیل عظیم سپاهیان اسلام به ما نوید فتح و پیروزی می دادند. پیامبر عزیز در عالم خواب فرمودند که این جنگ بدر است و خداوند

فرشتگان خود را برای یاری شما خواهد فرستاد و شما به مصداق آیه ی «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» در این جنگ پیروز هستید. در همین حال از خواب پریدم و دیدم شهید ردّانی پور به سخنان خود ادامه داد. شهید سید حسین یدی می گفت: «من این خواب را به فال نیک گرفتم و پس از عملیات متوجه شدم که اگر یاری و پشتیبانی خداوند متعال نبود، ما با نیروی کم و آموزش نظامی مختصر، اصلاً نمی توانستیم پیروز شویم.»

[صفحه ۱۸۱]

نماز بی وضو

جانباز علی چمنی

اواخر جنگ بود که به کرمانشاه اعزام شدیم. مدتی پشت خط بودیم تا مطلع شدیم منافقین با کمک هواپیماهای عراقی از مرز ما عبور کرده و وارد خاک ما شده اند. آن ها به اسلام آباد رسیده بودند. برای مقابله با آن ها به تنگه حسن آباد رفتیم تا بتوانیم از موقعیت سرزمینی استفاده کرده و جلوی دشمن بایستیم. ما در روی یک یالِ نزدیک جاده سنگر گرفته بودیم.

سحرگاه ۴ / ۵ / ۶۷ بود که برای اقامه ی نماز صبح خود را آماده کردم. صدای آتش دشمن به گوش می رسید که خبر می داد منافقین قصد شکستن تنگه را دارند. با وجود این رفتیم که نماز را شروع کنیم. ناگاه چشمم به قطاری از خودروهای منافقین افتاد که از پیچ جاده دیده شدند. سریع نماز خود را خواندم. ولی بعد از نماز فهمیدم که تیمم نکرده بودم. سریع تیمم کردم و نماز را دوباره خواندم.

آن جا بود که من معنای ترس را به خوبی درک کردم؛ به طوری که نمازم را بدون تیمم خواندم.

[صفحه ۱۸۲]

مناجات شبانه

کاظم مقدس

یکی از برادران رزمنده ای که در بین ما بود، نوجوانی بود به نام محمد خانی.

قبل از عملیات رمضان در منطقه ی آلفاآلفا در پنج کیلومتری جاده ی اهواز- خرمشهر بودیم. این شهید با وجود کم سن و سال بودنش بسیار مقید به اقامه ی نماز شب بود. او حتی یک چفیه بر روی خودش می انداخت تا شناخته نشود.

یکی از دوستان نقل می کرد، من یک شب در نماز شب او شنیدم در سجده می گفت خدایا وقتی من کوچک بودم مورچه های زیادی را لگدمال کرده ام و در حال بازی کردن در کوچه ها مورچه های زیادی را کُشته ام. نکند که مرا در آتش عذابت بسوزانی.

من وقتی شنیدم این نوجوان به خاطر این گناه آن قدر گریه می کند و نماز می خواند به خودم می اندیشیدم که من چه قدر غافلم و از یاد آخرت دور مانده ام.

منابع:

۱. فرم ویژه ثبت خاطره، ۲۵۰ برگ، از ۲۵۰ نفر
۲. مصاحبه با صد نفر از رزمندگان
۳. عاشوراییان. ویژه نامه ی شهدای آذربایجان. پاییز ۱۳۸۰. دانشگاه امام حسین (ع) (واحد تبلیغات، مسؤول)
۴. ماهنامه ی «نخل های نور»، ش ۳۰، تیرماه ۱۳۸۰. ویژه ی شهدای خوزستان (کربلای ایران)
۵. اطلاعات، ستون دو رکعت عشق. روزنامه ی شماره های ۲۲۱۴۳ (۸ / ۱۲ / ۷۹)، ۲۲۰۷۳ (۱۰ / ۹ / ۷۹)، ۲۲۰۹۳ (۵ / ۱۰ / ۷۹)، ۲۲۰۹۲ (۴ / ۱۰ / ۷۹)، ۲۲۱۲۶ (۱۷ / ۱۱ / ۷۹)، ۲۲۱۲۷ (۱۸ / ۱۱ / ۷۹)
۶. قسیم الجنة. ش ۱۱، سال دوم. نیمه اول مهر، روابط عمومی و انتشارات نمایندگی ولایت فقیه در نرسا.